

بولتن کنگره

شماره ۱

جمهوری دموکراتیک خلق

سرنوشتی جمهوری اسلامی واستقرار جمهوری دموکراتیک خلق - یعنی حاکمیت زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر - هدف استراتژیک طبقه کارگر، مهمترین اصل برنامه‌های پرولتاریا و یگانه شرط پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک در زمین ماست. جناح چپ جنبش کمونیستی که بر لزوم رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک پای می فشارد، مبارزه راه چنین جمهوری را هدف مقدم خود بشمار می آورد. جناح راست جنبش یعنی حزب توده ایران و تفکرات مشابه آن که در عمل منکر ضرورت رهبری پرولتاریا بر انقلاب دموکراتیک هستند، جمهوری دموکراتیک خلق را به عنوان "چپ روی" محکوم میکنند و حکومتی با ماهیت بورژوازی (به مفهوم وسیع کلمه) تحت نامهای مختلف را به جای آن پیشنهاد میکنند.

حزب توده ایران جمهوری دموکراتیک خلق را به عنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا و لاجرم در زدن مرحله دموکراتیک و "اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی" ارزیابی میکند. نامه مرم (شماره ۸۵) در مقاله "درباره برخی مسایل دموکراسی ملی، دموکراسی انقلابی و دموکراسی خلقی" این فکر را با صراحت کامل بیان داشت و نوشت:

"درباره انقلاب دموکراتیک خلق باید گفت که از نقطه نظر مارکسیسم-لنینیسم این نوع انقلابها در واقع انقلابهای سوسیالیستی هستند و دموکراسی خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست." پس از "کنفرانس ملی" نیز حزب شعار جمهوری دموکراتیک خلق را شعاری ترنوسکیستی و ضد لنینیستی خواند و آنرا مترادف شعار ترسکی یعنی "مرک پرترار، زنده باد حکومت کارگری" در سال ۱۹۰۵ ارز-یابی کرد. (۱) این گونه استدلالات به اشکال گمبیش متفاوتی در سازمان ما نیز طرفدارانی دارد. شاید یکی از دلایلی که در سند استراتژی و تاکتیک سازمان شکل حاکمیت "قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر" نامعین باقی مانده است، همین ترس از "جس" و در غلطیدن به نظریه "ضد لنینی" است. هدف از نوشته حاضر طرح نکاتی در مورد ماهیت جمهوری دموکراتیک خلق، تفاوتهای آن با دیکتاتوری پرولتاریا و همچنین نشان دادن این نکته است که حزب توده ایران چگونه خلط مبحث میکند و در زیر پوشش این خلط مبحث عدول آشکار از رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک و قدرت سیاسی برآمده از آن را برده پوشی میکند.

* * *

مهمترین مشخصه انقلاب سوسیالیستی عبارتست از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا. لنین دیکتاتوری پرولتاریا را قدرت سیاسی طبقه کارگر و مهمترین نشانه انقلاب سوسیالیستی میخواند. وی تأکید میکنند: دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان "نوع دولت" عبارتست از اتحاد طبقه کارگر و توده زحمتکش استثمار شونده "به خاطر ازین بردن یوغ سرمایه در جریان روند سرنوشت کردن آن، در مبارزه بخاطر نگهداشتن و تحکیم پیروزی، در امر ایجاد نظام اجتماعی سوسیالیستی نوین و در تمام مبارزه در راه ازین بردن طبقات به طور کلی" (۲). لنین از چنین وظایفی بحسب عنوان ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا نام میدهد. او در جایی دیگر می گوید:

"دیکتاتوری پرولتاریا شکل مخصوص اتحاد طبقاتی میان پرولتاریا، بپتر آهنگ زحمتکشان و شمار کثیر اقشار غیر پرولتر زحمتکشان (خرده بورژوازی، مالکین کوچک، دهقانان، روشنفکران و غیره) و اکثریت آنان، اتحاد علیه سرمایه، اتحاد بمنظور سرنوشت کردن کامل سرمایه، سرکوبی کامل مقاومت از طرف بورژوازی و تلاش هاد راه تجدید حکومت از جانب آن، اتحاد برای ایجاد واستحکام سوسیالیسم بطور نهایی میباشد." (۳)

بدین ترتیب میتوان ماهیت و وظیفه اساسی دیکتاتوری پرولتاریا را چنین تعیین کرد: مبارزه علیه

سرمايه، مالکيت خصوصي و "سرکوب کامل، مقاومت پورژوازی" • د یکتاتوری پرولتاریا بعنوان "نوع د ولت"، ماهیتا خصلت ضد سرمايه اورد و اتحاد پرولتاریا و ساپرزحمتکسان به منظور امحای مالکيت خصوصي است • اکنون این سوال مطرح میشود که آیا هر حاکمیتی که طبقه کارگر در آن سرکردگی (رهبری) داشته باشد، د یکتاتوری پرولتاریاست؟ و آیا طبقه کارگر حق ندارد در جریان انقلاب د موکراتیک برای کسب رهبری در قدرت سیاسی مبارزه کند و آیا این مبارزه طبقه کارگر را باید بعنوان "چپ روی" و "جهش به انقلاب سوسیالیستی" محکوم نمود؟ باید گفت حاکمیتی که هنوز هدف آن امحای مالکيت خصوصي نبوده و خصلت ضد سرمايه ندارد، نمیتواند د یکتاتوری پرولتاریا باشد • لنین در تفاوت بین د یکتاتوری د موکراتیک و د یکتاتوری سوسیالیستی بر همین نکته تاکید میکند و د تعریف د یکتاتوری د موکراتیک کارگران و د هقانان میگوید:

"واضح است که این د یکتاتوری، یک د یکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه یک د یکتاتوری د موکراتیک است • این د یکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه های سرمايه اوری گزند و اورد سازد" (۴)

او این فکر را بار د یگر چنین توضیح میدهد که:

"د یکتاتوری انقلابی د موکراتیک پرولتاریا و د هقانان هم مانند هرید ویدی وای د ر عالم د ارای یک گذشته ویک آینده هاست، گذشته حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است • د مبارزه ما این گذشته، د مبارزه باشد انقلاب "وحدت ساراده" پرولتاریا و د هقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد • آینده آن مبارزه مالکيت خصوصي، مبارزه کارگر روز مزد با صاحب کار و مبارزه د ر راه سوسیالیسم است • اینجا وحدت ساراده غیر ممکن است" (۵)

بخوبی آشکار است که لنین در تفاوت د یکتاتوری د موکراتیک با د یکتاتوری سوسیالیستی قبل از هر چیز توجه خود را به مضمون و وظایف محطوف کرده است • اما اگر هرگونه رهبری پرولتاریا بر قدرت سیاسی را مترادف با د یکتاتوری پرولتاریا بدانیم، آنگاه باید بدین نتیجه برسیم که د یکتاتوری انقلابی د موکراتیک کارگران و د هقانان نیاید تحت رهبری طبقه کارگر قرار گیرد زیرا "این د یکتاتوری یک د یکتاتوری سوسیالیستی نبوده، بلکه یک د یکتاتوری د موکراتیک است" • روشن است که لنین هیچگاه و در هیچ شرایطی نگفته است که یکی از شروط د یکتاتوری د موکراتیک کارگران و د هقانان آن است که طبقه کارگر رهبری این د یکتاتوری را بدست ندهد و آنرا مثلا بعد هقانان واگذار کند •

بدین ترتیب باید گفت که جمهوری د موکراتیک خلق (یعنی قدرت د موکراتیک توده ها به رهبری طبقه کارگر) را با شعار د ولت کارگری ترسکی (یعنی د یکتاتوری پرولتاریا) یکی دانستن، چه تغلب پزیرگی است د مارکسیسم • این فکری چنی بازداشتن طبقه کارگران مبارزه د راه تامین سرکردگی خود بر قدرت سیاسی در جریان انقلاب د موکراتیک به بهانه احترام آزار "چپ روی" و "جهش" به انقلاب سوسیالیستی و د یکتاتوری پرولتاریا، و معنای د یگری ندارد جز نفی عملی رهبری پرولتاریا بر انقلاب د موکراتیک و سقوط به بدترین نوع منشیوینم •

در ادبیات مارکسیستی د موکراسی خلق واقعا هم بعنوان شکلی از د یکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است؛ اما به چه معنا؟ د موکراسی خلق در جریان انقلاب د برخی کشورها د اروپای شرقی و آسیای پسید آمد • این نوع قدرت حکومتی در جریان انقلاب بهای رهایی بخش - ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی شکل گرفت • ویژگی این حکومتها عبارت است از رهبری طبقه کارگر د انقلاب و قدرت سیاسی • این حکومتها از آمرحله گذشته اند و پس از طی یک رشته وظایف د موکراتیک تمام، همگام با تحکیم موقعیت پرولتاریا در قدرت سیاسی به د یکتاتوری پرولتاریا فرارویند و وظیفه ساختمان سوسیالیسم را بر عهده گرفتند • همین شکل تکامل یافته د موکراسی خلق (که امروز شکل خاص د یکتاتوری پرولتاریا د کشورها د اروپای شرقی است) بعنوان شکلی از د یکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است •

دولت‌های دموکراسی خلقی در مرحله اول و در جریان انقلاب دموکراتیک بدلیل مضمون وظایفی که در پیش داشته و همچنین تناسب قوا که اعمال اراده سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را ناممکن میسازد، ماهیتاً هنوز قدرت خلق هستند و سهمین لحاظ خصلتی دموکراتیک دارند. دموکراسی خلق در مرحله اول هنوز وظیفه نابودی سرمایه‌پرعهده ندارد، عدولت "سرمایه‌شکن" نیست، وظیفه ساختن سوسیالیسم و محاسی استثمارگران بعنوان یک طبقه‌تیز پیش‌روی آن نیست. هدف و وظیفه حاکمیت "دموکراسی خلق" عبارتست از خارج کردن جامعه از چهارچوب سرمایه‌داری و گذاری وقفه به انقلاب سوسیالیستی. با توجه به این وظایف، تناسب قوا (یعنی نداشتن اکثریت قاطع) و کشاکش و که بر که در درون حاکمیت، این حکومت دیکتاتوری خلق است و نه دیکتاتوری طبقه کارگر. در "فرهنگ فلسفه" چاپ پروگرس (مسکو) پس از تاکید بر اینکه دموکراسی خلق "یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریاست" چنین گفته شده است:

"دموکراسی خلق در جریان انقلاب دموکراتیک خلق در شماری از کشورهای اروپای شرقی و آسیا پیدا شد. این انقلابها تضادهای بین امپریالیستهای خارجی، بورژوازی بزرگ داخلی و زمین‌داران را با ائتلاف وسیعی از طبقات حل کرد و تحت رهبری حزب کمونیست انجام گرفت. انقلاب با تعمیق خود بطور فزاینده‌ای اقتصاد سرمایه‌داری را مورد تعرض قرار داد (ملی کردن وسایل تولید)، و در همان حال نفوذ سیاسی بورژوازی را محدود نمود. اصلاحات ارضی که نقطه پایان برای بقای فئودالیسم گذاشت و اتحاد طبقه کارگر و هقانان را تقویت کرد، دارای اهمیت بزرگی برای پیشرفت انقلاب دموکراتیک خلق بود. عمق یافتن اصلاحات دموکراتیک، پیشرفت این انقلاب را به سوسیالیسم تاملین کرد. همراه با این پروسه، دموکراسی خلق که در آغاز به مثابه دیکتاتوری دموکراتیک خلق عمل میکرد، آغازه برعهده گرفتن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نمود." (۶)

خصلت دموکراتیک حاکمیت دموکراتیک خلق در مرحله اول خود (انقلاب دموکراتیک) در مقاله‌ای به نام "اشکال سیاسی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" چنین مورد ارزیابی قرار گرفته است:

"دموکراسی تولیدی بر خلاف دولت شوروی فورا عهد در وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نگرید. در برخی کشورهای کمونیستها و احزاب کارگری از همان ابتدا هنوز اکثریت قوی در پارلمان و حکومت‌های ائتلافی در مراحل اولیه انقلاب نداشتند. هر چند آنها نفوذ وسیعی در میان مردم، بخش وسیعی از هقانان، روشنفکران و اقماری که از دیگر احزاب دنباله‌روی میکردند بدست آوردند. در این شرایط در دولت‌نوی اقدرت دموکراتیک مرد می‌پدید که مبارزه علیه فاشیسم و نوازش را قبل از هر چیز هدف قرار میداد. از نظر ماهیت طبقاتی این قدرت دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و هقانان بود. از همان ابتدا طبقه کارگر نقش رهبری کننده را در ائتلاف دموکراتیک ایفا مینمود، اما فوراً پس از انقلاب دموکراتیک خلقی او در قدرت یاد یکران سهم بود. این یک نوع دولت بینابینی و انتقالی بود که سر نوشت آن به آرایش نیروهای طبقاتی و بلوک عمومی دموکراتیک و به نتایج مبارزه طبقاتی میان مردم زحمتکش و عناصر جناح راست بورژوازی ملی بستگی مییافت." (۷)

بدین ترتیب دموکراسی خلق، به مثابه قدرت خلق بر پایه اراد مشترک و واحد کارگران و زحمتکشان متکسی است. ائتلافی است میان آنان و همین امر نشانه خصلت دموکراتیک و همطانی آن است. اما "اراد مشترک" بسمه معنی نفی رهبری یک طبقه در حاکمیت سیاسی نیست و نمی‌تواند باشد. لنین اراد مشترک یا واحد لنینی را به معنی خواستهای مشترک طبقات انقلابی میدانند. او در و تاکتیک نوشت:

اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. قدرت در وحدت در مسایل سوسیالیسم بود و مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت در مسایل دموکراتیک و مبارزه در راه جمهوری نسبی گردید." (۸)

و سپه‌های انزاید:

"فراوان کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک. زیرا وقتی این

انقلاب "همگانی" بود، در این صورت در همان حد و دی که این انقلاب حوایج و تقاضاهای همگانی را برآورد همین‌جا بود، در همان حد و هم وحدت اراده و وجود دارد. (۹)

لنین این وحدت اراده را در مبارزه علیه حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت زیاد مبارزه با "گذشته" میدانند بنابراین وحدت اراده پرولتاریا و زحمتکشان يك واقعیت عینی و ناشی از جنبه همگانی یاد موکراتیک انقلاب و خواسته‌های مشترك و همگانی است و نباید به بیانه آن رهبری طبقه کارگر را بر حاکمیت سیاسی مورد تردید قرار داد. اصولاً در هر انقلاب و هر حاکمیتی يك رهبری وجود دارد. در تاریخ انقلابات لحظات بسیار نادر و زودگذری پیش می‌آید که بدلیل توازن طبقاتی هیچ قشر و یا طبقه‌ای نتواند رهبری خود را بر حاکمیت اعمال کند. در هر اتحادی و یا هر برنامه‌ای، آنکه نیرویش بیشتر است عملاً رهبری را بدست می‌گیرد. مسکوت گذاردن امر رهبری و یا آنگونه که حزب توده ایران می‌گوید "رهبری جنبه‌ای" - بدوین تعیین نیروی رهبر درون جنبه - امری بچوب ویی معناست. در جامعه امروز ما مسکوت در مورد رهبری طبقه کارگر به بیانه اینکه مبادا "اراد" مشترك" نقض شود، در عمل بمعنای تأیید و صحه گذاردن بر رهبری نیروهای غیر پرولتری است.

به این واقعیت بسیار مهم باید توجه داشت که در حاکمیت متکی بر "اراد" مشترك اگر پرولتاریا نیروی رهبری باشد، همانا چنین حاکمیتی به اراد و واقعاً واحد و مشترك بدل خواهد شد. زیرا اتحاد رچنین صورتی است که انقلاب با استواری و قطعیت در جهت اجرای وظایف خود که اراد مشترك ناشی از آن است پیش خواهد رفت و به قاطع‌ترین شکلی با "گذشته" تمویه حساب خواهد کرد و در واقع اراد واحد را پیسود "آینده" و مبارزه راه سوسیالیسم تحقق خواهد بخشید. و درست بالعکس رهبری نیروهای غیر پرولتری بردولت در جوامع سرمایه‌داری به معنی "آغازنی" اراد واحد پرولتاریا و زحمتکشان پیسود "گذشته" سازش با بورژوازی خواهد بود.

توجه به جنبه عینی اراد واحد ما را از دژ غلطیدن بسمت دیگر خطا نیز مضمون خواهد داشت. غالباً این سوال مطرح میشود که وقتی رهبری پرولتاریا بر قدرت سیاسی تأمین شد چرا نمیتوان ساختمان سوسیالیسم را آغاز کرد؟* توجه دقیق به این بحث ضروری است. اساس چنین سوالی در یکسان گرفتن دو مفهوم "رهبری" و "دیکتاتوری" است و در عمل به منفی ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا برای آغاز ساختمان سوسیالیسم و در نتیجه فرمیسیم آشکار می‌انجامد. جمهوری دموکراتیک خلق يك ائتلاف است و بر پایه يك توازن قواید می‌آید. پرولتاریا نقش رهبر را تاکیه بر چنین ائتلاف و اتحادی بدست می‌آورد و بدوین آن هرگز قادر به پیروزی و استقرار دموکراسی خلق نیست. این ائتلاف و اتحاد طبقاتی نیز دارای مضمون معین است و تا زمانی میتواند حفظ شود که در چهارچوبه این مضمون معین باقی بماند. این مضمون در واقع همان خواسته‌های دموکراتیک و مشترك و یا "مطالبات فوری" پرولتاریاست. طبقه کارگر میتواند با نیروی این اتحاد تنها اراد دموکراتیک خود را تحقق بخشد و به اقدامات انقلابی دست بزند که مورد پشتیبانی متحدینش در "ائتلاف همگانی" قرار ارد. پرولتاریا برای اعمال اراد سوسیالیستی خود نمی‌تواند بر چنین ائتلاف، اتحاد و جنبه‌های متکی شود. برای چنین اعمال اراده‌ای باید ائتلاف تازه‌ای شکل بگیرد. ائتلاف میان طبقه کارگر و توده‌های استعمار شوند. تلاش پیش هنگام پرولتاریا در ^{در حیطه اول} دموکراسی خلق برای اعمال دیکتاتوری خود یعنی نقض اراد مشترکی که متحدین بر اساس آن به ائتلاف رسیده‌اند و بنا بر این شکاف در جنبه‌ها و انقلاب وارد دست دادن اکثریت.

بطور نمونه کشورهای آسیایی و آفریقایی با سمت‌گیری سوسیالیستی را در نظر بگیرید. حاکمیت سیاسی در این کشورها تحت رهبری مارکسیستی است. هدف بعدی تمام آنها نیز انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. اما این رهبری مارکسیستی امروز تنها میتواند در حیطه اقدامات دموکراتیک "اعمال دیکتاتوری" کند. زیرا تنها اینگونه اقدامات میتواند پشتیبانی و حمایت اقمار دموکراتیک را که بدون * سازمان فدائیان خلق (گروه ۱۶ آذر) وظایف مشخص ساختمان سوسیالیسم را بر عهد جمهوری دموکراتیک خلق می‌گذارد و از ایجاد بخش سوسیالیستی اقتصاد بعنوان پهن‌ریدر این دوره، سخن می‌گوید.

آنان انقلاب زند و نخواهد ماند، جلب کند. "جهش" از این مرحله روی آوردن به اعمال اراد سوسیالیستی بدون تدارک لازمیهای طبقاتی آن بمعنای شکست خواهد بود.

د ر کشورهایی نظیر کشور ما نیز پیروزی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش در مرحله اول انقلاب تنها بر پایه یک اتحاد دموکراتیک امکان پذیر است. در این مرحله امکان تفوق عظیم طبقه کارگر که میتواند پایه مادی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا فراهم سازد، نامحتمل است. این امر قبل از هر چیز ناشی از عواملی نظیر همگامی بودن انقلاب و شرکت وسیع اقشار غیر پرولتری در آن، حضور فعال خرد پیروزی و پیروزی در جامعه، سرکوب ودیکتاتوری و عدم وجود آزادیهای سیاسی ودموکراتیک که پرورش و تشکل طبقه کارگر را دشوار میسازد و عدم نفعی عامل ذهنی می باشد. با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق و تأمین آزادیهای سیاسی ودموکراتیک شرایط مناسب برای ارتقاء نقش پرولتاریا در انقلاب و حاکمیت فراهم می آید. طبقه کارگر با انجام اقدامات انقلابی، اتحاد با عناصر زحمتکش و استثمارشوند را تقویت می کند ودولت دموکراسی خلق را به دیکتاتوری پرولتاریا فرامی رویاند. شرط این فرارویی عبارتست از تحکیم مداوم نقش رهبری طبقه کارگر در قدرت سیاسی، جلب مسترد کارگران، دهقانان وزحمتکشان پیرامین حزب سیاسی طبقه کارگر و نقش فعال آنها در پیشبرد انقلاب و بالاخره بی اثر کردن تلاشهای خرد و پیروزی در راه شناسدن دولت دموکراتیک خلق به راه سازش با پیروزی. این شرایط پابهای گسترش و تعمیق تحولات دموکراتیک و مبارزه بی امان علیه تلاشهای سازشکارانه خرد و پیروزی امکان پذیر می شود. این مسئله پیوسته مهمی است. نتیجه این مبارزه و نبرد "که بر که" به شرایط تاریخی و طبقاتی بستگی دارد. پرولتاریا در کشورهای اروپای شرقی توانست این مبارزه را با پیروزی به پایان برساند. در جریان این مبارزه بود که شکل نوینی از دیکتاتوری پرولتاریا که در اسلوهی حکومتی و اشکال سازماندهی قدرت سیاسی (ونه از نظریات) با شکل شورایی آن در روسیه تفاوت داشت، متک بر آداب و سنن و روحیات خاص کشورهای پیروزمند پدید آمد.

ادعای دیکر ح ۷۰۰ د مورد اینکه "انقلابات دموکراتیک خلق" در واقع انقلابهای سوسیالیستی هستند نیز ادعایی کاملاً پوچ و بی اساس است. ح ۷۰۰ سازمان ما (از جمله در مقاله "مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب") چنین تبلیغ می کنند که انقلابی — دموکراتیک یا انقلاب سوسیالیستی. این درک انحرافی است. در دوران معاصر انقلابات به دنیوع اساسی: دموکراتیک و سوسیالیستی تقسیم می شوند. انقلابات دموکراتیک خود از نظر نوع وظایف، نیروهای محرکه، ماهیت قدرت، خصیصت تضادها، نزدیکی به سوسیالیسم و یک رشته عوامل دیگر گوناگونند. در فرهنگ مارکسیستی توجه به این تنوع پیش ازین به چشم می خورد. بطور نمونه می توان به کتاب "انقلاب هادرجهان معاصر" نوشته فیلسوف شوروی ۱۰۰۰ پاولینکو اشاره کرد که ۴ نوع یا تیپ انقلاب دموکراتیک از جمله انقلابات دموکراتیک خلق را بر شمرده و در مورد آن چنین نوشته:

"انقلاب دموکراتیک — مردمی به مقایسه ۳ تیپ انقلابهای دموکراتیک که بالاتر ذکر آنها بعمل آمد کاملاً به پیش است. معمولاً در انقلاب دموکراتیک — مردمی کمونیستها قرار دارند. مادرنمونه های بالاتر نیز بدیم که انقلاب دموکراتیک خلق به دلیل نوع وظایف، ماهیت قدرت و... بعنوان انقلاباتی دموکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی شناخته شده اند. این انقلابات به مثابه مرحله انتقالی در ورود جامعه به انقلاب سوسیالیستی هستند. این مرحله انتقالی بسته به سطح رشد هر جامعه، چگونگی مبارزه طبقاتی و تناسب قوا می تواند زمانی کوتاه یا دراز تری طول انجامد اما طبقه کارگر نمی تواند آنرا نادیده انگارد و یا از روی آن جهش کند. در این مرحله انتقالی باید یک رشته وظایف دموکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری حل کرد."

حزب توده ایران شاید این مسایل را خوب بداند، اما برای نجات "انقلاب ملی و دموکراتیک" چاره‌ای جز چشم‌پوشتن بر آنها و تحریف حقایق و جعل تاریخ ندارد. در همان مقاله پیش‌گفته، نامه مردم (شماره ۸۵) برای "اثبات" خصلت سوسیالیستی انقلاب دموکراتیک خلق، در مورد انقلابات کشورهای جنوب شرقی آسیا بطور کامل سکوت کرده است. این سکوت، سکوتی است کاملاً حسابگرانه، زیرا نمیتوان انقلابات دموکراتیک در ویتنام، چین و... که تحت رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست آن جریان یافت را انقلاب سوسیالیستی چارزد.

* * *

حزب توده ایران در مقاله "برنامه نوین ح ۱۰۰۰" را بیاموزیم، "شعار" جمهوری دموکراتیک خلقی را "شعاری" ضد لنینی "و مترادف با شعار" زنده باد حکومت کارگری" ترتسکی در سال ۱۹۰۵ ارزیابی کرده و خود معتقد است که "انقلاب دموکراتیک خلق" در واقع انقلابات سوسیالیستی هستند " (۱۰۰). این نظر در سازمان مائیزواج دارد و مشکل ظرفیت در مقاله "مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب" (کسار شماره ۳۲) انعکاس یافته است. در بخش پایانی مقاله، از طرح استراتژی و تاکتیک جملات مربوط به رهبری طبقه کارگر نقل شده و بلافاصله نتیجه گرفته شده است که: "ما از هدف سوسیالیستی خود گامی به عقب نمی‌گذاریم" مقاله بطور غیر مستقیم این فکر را القا میکند که "تأمین رهبری پرولتاریا" مترادف با "هدف سوسیالیستی" است.

هدف این بخش از نوشته نشان دادن این است که چگونه در پس علم کردن "شیخ ترتسکیسم" و "جهش از زوری مراحل" و جازدن انقلابات دموکراتیک خلقی بمشابه انقلابات سوسیالیستی و استدلالات مشابه لزوم رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نفی میشود و همراه با آن تناقضات بزرگ و سردرگم کننده به سیاست و برنامه راه مییابد.

حزب توده ایران همانگونه که در برنامه جدیدش هم اعلام کرده است، مرحله انقلاب ایران را کاملاً "ملی و دموکراتیک" میداند و هرگونه انتقاد به این ارزیابی را به عنوان "اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی" مورد تخطئه قرار میدهد. یکی از مشخصه‌های اصلی "انقلاب" ح ۱۰۰۰ "بر پایه نفی رهبری طبقه کارگر (حداقل در مراحل اولیه انقلاب) قرار گرفته است. "نامه مردم" شماره ۱۰۹ در "پیرامون برنامه نوین ح ۱۰۰۰" مینویسد: "انقلاب ملی و دموکراتیک نیز جز انقلابات ضد امپریالیستی و رهایی بخش ملی نیست. با این فرق ماهوی که در رهبری انقلابات ملی و دموکراتیک نمایندگان بورژوازی بزرگ و حتی بورژوازی متوسط شرکت ندارند. بهمین سبب در برنامه ح ۱۰۰۰ مصوب کنفرانس ملی چنین ارزیابی شده است که رهبری سیاسی انقلاب با جبهه متحد خلق... است."

سپس مقاله برای اینکه خیال همواره راحت کند که در مراحل فعلی از رهبری پرولتاریا در جبهه متحد خلقی خبری نیست، می‌نویسد:

"یکی از ویژگیهای دوران ما آنست که انقلاب ملی و دموکراتیک پس از گذار از مراحل گوناگون در صورت تأمین رهبری طبقه کارگر به سوسیالیسم فرا می‌رود." (۱۱)*

این جملات بخوبی بیانگر آن است که حزب، رهبری طبقه کارگر در انقلاب فعلی را امری ناشدنی میدانند. همین درک در نامه مردم شماره ۸۵ بصورت باز هم روشنتر بود و این ابهام بیان شده است:

"بدین سان میتوان گفت انقلاب ملی و دموکراتیک انقلابی است ضد امپریالیستی، رهایی بخش ملی و دموکراتیک و رهبری آن بدین شرکت کلان سرمایه‌داران و در مواردی حتی سرمایه‌داران متوسط تأمین می‌گردد. انقلاب ملی و دموکراتیک را خرید بورژوازی شهری، نمایندگانش لایه‌هایی از روشن فکران مترقی و میهن دوست با شرکت زحمتکشانش که دارای توانایی بالقوه سوسیالیستی هستند تحقیق می‌بخشد." (۱۲)

* ح ۱۰۰۰ در تمامی اسناد جدیدش، هر جا که از رهبری طبقه کارگر صحبت میکند، بدین استناد عبارت "پس از گذار از مراحل گوناگون" را هم اضافه میکند.

بارد یکر این جمله آخر را بخوانید: «در ایجاد رگ واقعی حزب از انقلاب ملی و دموکراتیک به شکلی عالی فرموله شده است». این حزب تحقیق «انقلاب» خود را نیز از خرد مبورزوازی شهری و روشنفکران میطلبد و آنها را نیروهای محرکه فعال این «انقلاب» می شناسد. در طرح «حزب طبقه کارگر ایران»، «زحمتکشان» یعنی کارگران و دهقانان تنها شرکت کنند و در واقع سیاهی لشکر هستند. حزب حتی حاضر نیست طبقه کارگر را از سایر «زحمتکشان» تفکیک کند و بر نقش مستقل آن تکیه نماید. و ما پائین تر خواهیم دید که چرا؟ از چنین مارکسیست‌هایی انتظار چنانچه آری از رهبری طبقه کارگر در انقلاب فعلی را داشتن، همانند کوییدن میخ بر سنگ است.

از مجموعه نظرات حزب میتوان مشخصات انقلاب «ملی و دموکراتیک» را چنین برشمرد: ۱- نیروی محرکه اصلی و فعال این انقلاب، «خرد مبورزوازی شهری و نمایندگان لایه‌هایی از روشنفکران مثرقی و میهن پرست هستند». به «زحمتکشان» تنها نقش درجه دوم «شرکت کننده» و «اگذا می‌شود». ۲- در رهبری این انقلاب مبورزوازی بزرگ و دموارادی مبورزوازی متوسط شرکت ندارند، اما بهر حال رهبری در دست اقل‌رغیر پرولتری (میانی) است. زیرا اگر رهبری در دست طبقه کارگر قرار گیرد، آنوقت انقلاب به انقلاب سوسیالیستی و حکومت به «حکومت کارگری» بدل میشود و صد البته این «چپ‌روی» و «ترتسکیسم» است.

دلیل این همه «واقع‌بینی» چیست؟ حزب توده جامعه ایران را جامعه‌ای عقب مانده و طبقه کارگر را راطبقه‌ای نابالغ، طبقه‌ای کبک قیماً احتیاج دارد، می‌شناسد. رهبری حزب این تفکر را ابتدا با صراحت بی نظیری در «طرح برنامه» خود اعلام کرد و نوشت:

«طبقه کارگر ایران هم میتواند چه راه تامين آزاد پهای دموکراتیک و چه در راه مبارزه استقلال طلبانه و چه راه ایجاد تحولات بنیادی در زندگی اجتماعی - اقتصادی نقش مهمی ایفا کند» (دقت کنید: طبقه کارگر ایران هم میتواند در راه... نقش مهمی ایفا کند. ولی... ولی عدم تکامل روند تقسیم‌بندی طبقاتی سرمایه‌داری و عدم رشد تضاد طبقاتی برخاسته از آن، یعنی تبدیل نشدن تضاد کار و سرمایه به تضاد عمده بالفعل در جامعه ازسوی و پیراکنندگی کارگران و تأثیر تبلیغات مبورزوازی و خرد مبورزوازی ازسوی دیگر، مانع اساسی بهره‌گیری از نیروی طبقه کارگر در جهت اعمال رهبری بلا واسطه این طبقه در شرایط کنونی است.» (۱۲)

این سخنان را نیز چندین باره بخوانید! چون تضاد کار و سرمایه به تضاد عمده بالفعل تبدیل نشده (و فراموش نکنیم که صحبت از انقلاب دموکراتیک است) و کارگران پیراکننده‌اند و مبورزوازی و خرد مبورزوازی «تبلیغات» میکنند، پس اعمال رهبری بلا واسطه «ناممکن است و در نتیجه» اعمال رهبری بلا واسطه «تنها زمانی که تضاد کار و سرمایه به تضاد عمده بالفعل تبدیل شد (یعنی انقلاب سوسیالیستی) امکان پذیر میشود! باید پرسید آخر در کدام انقلاب دموکراتیک تضاد کار و سرمایه به تضاد عمده بالفعل تبدیل میشود تا «اعمال رهبری بلا واسطه» ممکن شود؟ تمام عبارات این فکر چنین است: چون انقلاب سوسیالیستی نیست، پس اعمال رهبری طبقه کارگر نیز ناممکن است.

این جملات هر چند در برنامه جدید حزب حذف شد، اما اثراتش همانطور که در نقل قولهای بالا دیدیم همچنان باقی است. رهبران حزب در برنامه جدید محتوی برای رفع «سو تفاهم» از آنچه که در «طرح برنامه» نوشته‌اند، نیز حاضر نشدند بهر صلاحیت این طبقه برای رهبری انقلاب فعلی مهترتا باید برزند. در برنامه سه جدید تنها از استواری، پیگیری و انقلابی‌گری طبقه کارگر (که جزو اهمیت طبقه کارگر در هر جای دنیا است) و از نقش تعیین کننده (؟) آن سخن رفته است.*

* این نقش «تعیین کننده» نیز از آن واژه‌هایی است که همه جور می‌شود تفسیرش کرد و مثلاً همانسان چیزی را از آن درک کرد که در جریان انقلاب بهمن شاهد آن بودیم و حزب از آن بعنوان «نقش قاطع» در رهبری انقلاب نام می‌برد. اما مسئله اصلاً بر سر این نیست. مسئله نه بر سر نقش «تعیین کننده» بلکه بر سر «نقش رهبری کننده» است. رهبری حزب باید روشن کند که آیا برای طبقه کارگر رسالت «رهبر انقلاب توده‌ای» را در همین مرحله از انقلاب می‌شناسد یا نه؟

علیرغم نظرات فوق حزب توده ایران در همان برنامه جدید اعلام کرده است که :

"تداوم پیگیری پیروزی نهایی این انقلاب در گرو اعمال رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر است و حزب توده ایران در این راه مبارزه می کند ."

فورمول "تداوم پیگیری پیروزی نهایی" نه اکنون به وفور در بیات حزب و سازمان مایا برده می شود ، و هدف فراد نهال می کند . اول : وظیفه رهبری راد مرحله اولیه انقلاب از دشمن طبقه دارکرمی دارد و آنرا به آینه های نامعلوم ، نامشخص و مبهم حواله میدهد که هیچکس هنوز نتوانسته است مشخصات آنرا کشف کند و دوم : اپورتونیزم را از اتهام "نفی رهبری" تیره میکند و این نکته کم اهمیتی نیست . فشار مجموعه جنبش کمونیستی چنان است که اکنون هر حزب و سازمان که خواهد خود را مدافع مارکسیسم - لنینیسم اعلام کند ، مجبور است پنوعی هواداری خود را از رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک اعلام کند . در آن "فراروئیدن دموکراسی انقلابی به سوسیالیسم" در جنبش ما برآمده است !

اما حتی این فورمول حزب نیز با سایر نظرات آن در تناقض است و نمی توان پادیده اطمینان پسه آن نگریست . حزب توده ایران مدعی مبارزه در راه تامین رهبری پرولتاریاست . در عین حال این حزب رهبری پرولتاریا برانقلاب دموکراتیک (یعنی همان جمهوری دموکراتیک خلق) را بنام انقلاب سوسیالیستی تخطئه کرده است . این تناقض را چگونه باید حل کرد ؟ به کدام یک باید باور کرد ؟ به این تعارف یا آن تعریف ؟ اعمال رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر "همان دموکراسی خلقی است و حزب توده ایران اثره آنچه که گفته اعتقاد دارد یا باید بپذیرد که انقلاب ملی و دموکراتیک" اصرار پیروزی نهایی باید به انقلاب دموکراتیک خلق فراروید و بپذیرد که راه ایران پیروزی انقلاب دموکراتیک جز استقرار جمهوری دموکراتیک خلق معنای دیگری ندارد و با اژاد عای مبارزه در راه رهبری برانقلاب دموکراتیک دست بردارد .

یکبار دیگر نظرات حزب توده ایران را در مسئله مورد بحث خلاصه کنیم :

۱ . انقلابات دموکراتیک خلق (انقلابات تحت رهبری طبقه کارگر) در واقع انقلابهای سوسیالیستی هستند .

۲ . انقلاب در میهن ماد مرحله "ملی و دموکراتیک" است و بنا بر این توسط "خرد بورژوازی شهری و ... " تحقق مییابد .

۳ . حزب توده ایران برای تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک مبارزه میکند .

و اکنون ما میپرسیم ، اگر بر فرض محال مبارزه حزب توده در راه کسب رهبری نتیجه داد و این حزب رهبری "جبهه متحد خلق" را به دست گرفت چه خواهد کرد ؟ چون انقلاب ما کماکان در مرحله "ملی و دموکراتیک" است و نباید از آن به انقلاب سوسیالیستی "جهش" کرد ، از این پیروزی صرف نظر میکند و رهبری انقلاب قدرتی برخاسته از آن را به خرد بورژوازی واگذار خواهد کرد ؟ همین فکری اندکی تخیلی شکل دیگری هم تکرار میشود . یعنی رهبری طبقه کارگر را بر انقلاب دموکراتیک می پذیرد ، اما همین رهبر را بر قدرتی سیاسی مترادف با دولت سوسیالیستی و یاد یکتاوری پرولتاریا میخواند و آنرا از برنامه مرحله دموکراتیک حذف میکند .

در اینجا رهبری برانقلاب و بر قدرتی سیاسی و د چیز جدید از هم در نظر گرفته شده و ارتباط آنها با هم قسط می شود . ممکن است در شرایطی پرولتاریا رهبری انقلاب را در دست بگیرد ، اما نتواند این رهبری را بر قدرتی سیاسی اعمال کند . اما بهمان اندازه و حتی بیشتر از آن امکان پذیر است که رهبری برانقلاب پیروز مند به رهبری بر قدرتی سیاسی بیانجامد . آیا از همین امروز و در همین مرحله دموکراتیک باید پرولتاریا را به مبارزه برای بدست گرفتن رهبری حاکمیت برآمده از انقلاب فراخواند یا چنین فراخوانی را فراخواندن "دیکتاتوری پرولتاریا" تلقی کرده و از آن احتراز کرد ؟ و اگر پیروزی انقلاب موجب روی کار آمدن حاکمیتی به رهبری طبقه کارگر شد ، چه باید کرد ؟ به بهانه دموکراتیک بودن انقلاب از "شمره پیروزی" دست شستید و رهبری حکومت را به نیروی دیگری سپرد ؟ ظاهرا مسایل عجیبی است . اما این مسایل ریشه در منشویزم دارد و تاریخ یکبار از زبان لنین به آنها پاسخ داد است :

"می خواهند در انقلاب بورژوازی شرکت کنند . . . آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند ."

بمنظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر نکنند.
یعنی بمنظور آنکه از شمره‌های پیروزی استفاده نکنند و تمام شمره‌های آنرا بلا به پیروزی واگذار کنند

(۱۴)

تفاوت آنچه که منشویکها میگفتند با آنچه که دوستان مامیلونید در این است که اولیها میگفتند چون انقلاب پیروزی است باید رهبری انقلاب و حاکمیت آنرا به پیروزی واگذار کرد و دومیها میگویند چون انقلاب ماسوسیالیستی نیست، پرولتاریا نباید در واقع نمی تواند رهبری انقلاب و حاکمیت آنرا بدست گیرد!

در رس حمله به شعار "جمهوری دموکراتیک خلق"، نفی رهبری طبقه کارگر برانقلاب دموکراتیک تبلیغ میشود، اما پیروزی قطعی این انقلاب در مبین ماتنها از طریق استقرار جمهوری دموکراتیک خلق (یعنی قدرت دموکراتیک بود ه‌های رهبری طبقه کارگر) فرارویی آن به انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر است. مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق نه وظیفه فردا، که وظیفه همین امروز پرولتاریای آگاه مبین ماست.

اسماعیل — ۱۵ فروردین ۱۳۶۶

شورا

زیر نویسها

۱. نامه مردم شماره ۱۳۵. برنامه نوین ح.ت.ا.۱۰. رابیا موزیم
۲. تجارب جنبش جهانی کمونیستی و کارگری. بخش "دیکتاتوری پرولتاریا، ماهیت و اشکال آن"
۳. همان جا. تاکید از من
۴. لنین. د و تاکتیک. . . .
۵. همان جا. تاکید از من
۶. فرهنگ فلسفه، چاپ مسکو. تاکید از من
۷. بیانی فلسفه مارکسیسم - لنینیسم. تاکید از من
۸. لنین. د و تاکتیک. . . .
۹. همان جا
۱۰. نگاه کنید به مقالات "برنامه نوین ح.ت.ا.۱۰. رابیا موزیم" نامه مردم شماره ۱۳۵ و "درباره برخی مسائل دموکراسی ملی، دموکراسی انقلابی و دموکراسی خلقی" نامه مردم شماره ۸۵
۱۱. نامه مردم شماره ۱۰۹. پیرامون برنامه نوین ح.ت.ا.۱۰
۱۲. همان جا. شماره ۸۵
۱۳. همان جا. شماره ۸۴
۱۴. لنین. د و تاکتیک. . . . تاکید ها از خود لنین.

مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران

قطعنامه پلنوم وسیع فروردین ۶۵ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای مبارزه در راه وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران وظایف زیر را تعیین کرده است:

"مبارزه در راه حفظ، تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران - گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران، با همداف ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه."

۲- مبارزه در راه تامین وحدت فکری و سیاسی سازمان با سایر سازمانهای مارکسیست-لنینیست ایران بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری

د ر بررسی این قطعنامه باید به نکات زیر پاسخ داد: ۱- ادامه مدولوزی بر قطعنامه فوق الذکر ناظر بوده است. ۲- چرا در این قطعنامه حزب توده ایران در رتزاری بالاتر از سایر سازمانهای مارکسیست - لنینیست ایران قرار گرفته است. ۳- مبارزه در راه تامین وحدت با سایر سازمانهای مارکسیست - لنینیست ایران بر اساس م - ل و انترناسیونالیسم پرولتری به چه معناست.

بحث پیرامون مدولوزی "وحدت" و "مرزبندی" در جنبش کمونیستی در شرایط تکوین جریان "اقلیت" در سازمان ما شلال گرفت. به مثابه متسد برای تعیین مرزها و وحدت میان کمونیستها "اقلیت" می لغت؛ قبل از پرداختن به "کلیات" ما باید تحلیل احکامیت و تاکتیک کمونیستها در برخورد با آنها مورد بحث قرار دهیم، برنامه تدوین کنیم و بدین ترتیب میان مارکسیسم - لنینیسم اصیل با اپورتونیسم و روزیونیسم مرزبندی کنیم.

ما می گفتیم: وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک، وحدتی بی اساس و شکننده است که با تغییر موقعیت و تحول اوضاع قطعاً درهم می شکنند. برای تشکیل "جبهه متحد خلق" و حتی "اتحاد چپ" می توان بر اساس برنامه و تاکتیک حرکت کرد. اما آنچه مبنای وحدت برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر است، همانا ایدئولوژی است. مبنای وحدت در جنبش کمونیستی و مرزبندی با جریانات اپورتونیستی و روزیونیستی، مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است.

اکنون با پایبندی به همان مدولوزی قطعنامه پلنوم فروردین ۶۵، مبنای وحدت میان کمونیست های ایران را همچنان مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری می شناسد. بر همین اساس است که بحث پیرامون رابطه سازمان ما با حزب به اصطلاح کمونیست ایران؛ یا حزب رنجبران نه بر مبنای برنامه آنان برای تحول آتی در ایران که بر مبنای استراتژی و تاکتیک آنها، نه بر اساس درکشان از مرحله انقلاب و نیروهای محرکه آن، بلکه در حلقه نخست و پیش از همه مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است. ما پیش از آنکه به برنامه آنها توجه کنیم، جایگاه آنها در صف بندی نیروها در جهان معاصر، انترناسیونال و صوفی که این احزاب در آن قرار دارند، درک آنها از سوسیالیسم و امپریالیسم، تضادهای جهان معاصر، تعیین آنان از نیروهای صلح، دموکراسی، استقلال و سوسیالیسم در دنیا را می ندیم و با همین معیارها آنان را به کلی از دایره وحدت مورد نظرمان در جنبش کمونیستی بیرون می نذاریم.

راه تکاملی که سازمان ما تاکنون طی کرده است، امروز ما را در صفوف میلیونها کمونیستی جای داده که در احزاب برادر در سراسر جهان متشکلند. هم پیوندی با این خانواده کبیر و اعتقاد به اصول و مبانی که اساس وحدت این احزاب است، همان اصول و مبانی است که کمونیستهای ایران باید در نخستین گام برای وحدت بر آن تکیه کنند. اما مبنای وحدت کمونیستها در عرصه ملی به همین جا ختم نمی شود به همین دلیل است که قطعنامه پلنوم فروردین ۶۵، بدنبال مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، برنامه و اساسنامه واحد را برای وحدت کمونیستهای ایران اضافه می کند. بوی درد آوردن همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران، ضرور است که بحث، لغت و شنود، اتحاد

عمل، تبادل نظر و همفکری برای دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد نیز صورت پذیرد. * دهر و سوسه پیشرفت این روند است که قادر خواهیم شد بر اختلاف نظرهای رایج عرصه نیز غلبه کنیم. * و به شمرط عمت جدی برای وحدت و دیرترو برخورد رفیقانه ما قادریم که برای این مشکلات نیز پیروز شویم. * چنین است متذکر جزئی ناظر بر قطعنامه وحدت.

بر اساس متذکر و لژی پیش گفته، قطعنامه پلنوم فروردین ۶۵، مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران را در رتازی بالاتر از دیگر سازمانهای جنبش چپ ایران قراردادهاست. * اساس استدلال برای چنین تمایزی درک واحد ما و حزب توده ایران از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، یعنی شالوده های وحدت کمونیستهاست. * باتکیه بر این شالوده استوار وحدت است که مبارزه برای رسیدن به برنامه و اساسنامه واحد میان این دو سازمان در دستور کار قرار می گیرد. *
امادیدهای که با نتیجه گیری فوق مخالف است، چنین استدلال می کند:

الف - می گویند اساس وحدت کمونیست های ایران، مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم - پرولتری است. * اما باید دید که کدام مارکسیسم - لنینیسم و کدام انترناسیونالیسم پرولتری؟ با کدام معیارها می توان ثابت کرد که حزب توده ایران مارکسیست - لنینیست و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری است؟ آیا درک حزب از این اصول درکی انقلابی است یا رفرمیستی و اپورتونیستی؟

واقعیت آن است که بسیاری از گروههای چپ، امروزه خود را مدافعین سرسخت مارکسیسم - لنینیسم قلمداد می کنند و دیگران را به انواع اتهامات، "روزیونیست"، "رفرمیست" و "اپورتونیست" متهم می نمایند. * باید دید که ملاک تمیز این مدعیان، از مارکسیسم - لنینیسم کدام است و ملاک و معیارهایی که جدایی حزب توده ایران را از این انحرافات ثابت می کند، چیست.

برای پاسخ به این سوال، ضرور است نگاهی کوتاه به زمینه های تاریخی پیدایش انحرافات و مرزبندی با آنها در جنبش کارگری بیاندازیم تا در همین روند، ملاک و معیارهایی حویس را نیز بازگو کنیم.

لنین می نویسد: " بین آموزشهایی که مربوط به طبقه ناردر می باشد و اکثر در بین پرولتاریا روان دارد، مارکسیسم ابتدا و به هیچ وجه دفعتاً وضع خود را مستحکم نکرد. * مارکسیسم طوسی نیم قرن اول موجودیت خود (از سالهای ۴۰ قرن نوزدهم) با تئوری هایی که از اساس بسا آن دشمن بودند، مبارزه می کرد. * در نیمه اول سالهای ۴۰ مارکس و انگلس با هکلیست های جوان رادیکال که پیرو نظر ایگالیسم فلسفی بودند، تصفیه حساب نمودند. * در اواخر سالهای ۴۰ در رشته آموزشها افتاد، مبارزه علیه پرود و نیسم آغاز شد. * سالهای ۵۰، این مبارزه سرانجام پایان یافت: انتقاد از احزاب و آموزشهایی که در خلال سالهای طوفانی ۱۸۴۸ مظاهر شده بود. * در سالهای دهه ۶۰، مبارزه عرصه تئوری عمومی قدم به عرصه ای می گذارد که به نهضت مستقیم کارگری نزد یکتراست با کمونیسم از انترناسیونال اول طرد می شود. * در آغاز سالهای ۷۰ در آلمان مدت کوتاهی مولدر پرود و نیست به میدان می آید. * در ریایان سالهای ۷۰ هم در وینک پوزیتیویست ظهور می کند. * ولی نفوذ این و هم آن در میان پرولتاریا دیر بکلی ناچیز است. * اکنون دیگر مارکسیسم بدون چون و چرا بر طبقه آید و لژی های دیگر در جنبش ناردری غلبه می کند. * ولی عندها می که مارکسیسم عرصه را بر تمام آموزشهای دم و بیس جامع حضم گفت نمود، آن تعالیاتی که در چارچوب این آموزشها قرار داشتند چیستچی را در آنها دیر افتادند. * شکل و انلیزه های مبارزه تغییر کرد ولی مبارزه ادامه داشت. * به این ترتیب سالهای ۹۰ قرن گذشته با مبارزه جریان ضد مارکسیستی در درون مارکسیسم آغاز شد. * برنشتین که سابقا یکی از مارکسیست های ارتدکس بود با هیاهوی فراوان و با جامع ترین بیسان به "اصلاح" آموزش مارکس به روزیونیسم پرداخت. * سوسیالیسم ما قبل مارکس شکست خورد.

و حالا دیگر نه در زمینه خاص خود، بلکه به عنوان رویزونیسم در زمینه عمومی مارکسیسم به مبارزه ادامه می دهد. " (۱)

درست در پایان همین سالهای ۹۰ است که پرچم دفاع از مارکسیسم و مبارزه علیه اپورتونیسم و رویزونیسم در دست لنین و حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار می گیرد، زیرا: «به یک معنی مرکز جنبش کارگری جهان به روسیه منتقل یافته بود.» مبارزه میان مارکسیسم و اکونومیسم و سپس در دفاع از ضوابط تشکیلاتی حزب تراز نوین طبقه کارگر، هدف بندی میان بلشویسم و منشویسم که تظاهر مارکسیسم انقلابی و اپورتونیسم بودند - را ایجاد می کند. صحنه دیگری از این مبارزه تعیین استراتژی و تاکتیک برای انقلاب دموکراتیک روسیه در عصر امپریالیسم بود. سرانجام با آغاز جنگ جهانی اول و خیانت سران انترناسیونال دوم، هدف بندی بین المللی میان این دو اندیشه، یکی انقلابی و دیگری انحرافی ایجاد می شود. با غلبه اپورتونیسم بر انترناسیونال دوم (۱۹۱۴ - ۱۸۸۹)، کار به ورشکستگی ننگین این انترناسیونال می انجامد.

"انترناسیونال سوم در واقع در سال ۱۹۱۸ بوجود آمد و این هنگامی بود که پروسه دسیرینه سال مبارزه علیه اپورتونیسم و سوسیال شوینیسم، بویژه در دوران جنگ کار را به تشکیل احزاب کمونیست در یک سلسله از کشورها گشاند. انترناسیونال سوم رسماً در نخستین کنفرانس آن منعقد شد در مارس ۱۹۱۹ در مسکو تأسیس یافت." (۲)

با پیروزی انقلاب اکتبر، تحکیم مارکسیسم - لنینیسم در جهان و تشکیل انترناسیونال سوم، مرز بندی در جنبش کارگری میان اپورتونیسم و کمونیسم به مرز بندی تشکیلاتی نیز منجر شد. نیرویی که در خسارچ از این انترناسیونال قرارداد داشت و به تقابل با آن می پرداخت، تجلی پارز انحراف و اپورتونیسم بود. کمینترن به مثابه سازمان بین المللی و مرکزیت واحد کمونیستهای جهان عمل می کرد. در این دوره هویت کمونیستی احزاب در کشورهای مختلف جهان را این مرکزیت واحد برسمیت می شناخت و یا مورد اعلام می کرد.

پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل جامعه کشورهای سوسیالیستی، احزاب کمونیست جهان ادامه حیات کمینترن - به مثابه مرکز واحد تشکیلاتی - را غیر ضرور تشخیص دادند. اما انحلال این ارگان اجرایی و مرکزیت واحد به معنای از میان رفتن مبانی وحدت کمونیستها نبود. انحلال کمینترن و آغاز مرحله نوین در مناسبات احزاب کمونیستی، به دلیل گسترش چشمگیر جنبش کمونیستی در مقیاس جهانی و تکامل احزاب کمونیست بود. این امر همانا تکامل مناسبات و پیروند های انترناسیونالیستی میان احزاب جهان را معنا می داد. جنبش کمونیستی در شیوه های متناسب با این سطح تکاملی، از طریق تشکیل جلسات مشاوره و همکاری و همفکری در تعیین خط مشی عمومی جنبش کمونیستی جهانی، با دسترست مناسبات ۲ جانبه و چند جانبه در سطح قاره ها و مناطق، ایجاد شریاتی برای تبادل تجارب مثل " مسائل صلح و سوسیالیسم " توانستند همبستگی انترناسیونالیستی میان خود را در سطحی ارتقا یافته تر پیش ببرند. جلسات تاریخی مشاوره بین المللی احزاب برادر در سالهای ۵۷، ۶۰، ۶۹ و پس از آن جلسات متعدد احزاب کمونیستی کشورهای سوسیالیستی، احزاب کمونیست اروپا، امریکای لاتین و کارائیب، کشورهای عربی خاور میانه، کشورهای مدیترانه شرقی، خاور نزدیک و میانه و دریای سرخ و بالاخره کنفرانس های علمی خط مشی عمومی کمونیستها را در مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای صلح، دموکراسی، ترقی اجتماعی و سوسیالیسم تعیین و موافقت به پیش برد هاست. اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست در ژوئن ۱۹۶۹ تصریح دارد: " اشکال همکاری بین احزاب برادر که از بونه آزمایش گذشته، عبارت است از مشاورات و وجانه، برخورد های منطقه ای و مشاوره بین المللی که بر پایه اصول مسود قبول جنبش کمونیستی انجام می گیرد. "

بنابراین ملاک و معیار ما برای مرز بندی میان مارکسیسم لنینیسم با اپورتونیسم همان ملاک و معیار های کمونیست سراسر جهان است. آن جریاناتی که در پروسه انکشاف خود با جنبش جهانی کمونیستی

مرزبندی می کنند و به مقابله با آن بر می خیزند ، خود را از احزاب کمونیست برادر جدا می کنند و در مقابل آنها قرار می گیرند ، تجلی بارز اپورتونیسیم و رویزونیسم هستند . تجربه تاریخ چه در زمان انشعاب تروتسکیست ها ، چه در زمان جدایی ماژوئیسیم از جنبش کارگری و چه در دکوری رویزونیست های اروپا طی در دهه ۶۰ (شیک ، کارودی ، فیشر) و چه در تجربه گونیسیم اروپائی " (انیشیسیسن ، کاریلو و ...) صحته این ادعا را ثابت می کند . وجه مشخصه تمامی آنها حتی کمونیسم ، آنتی سوویتیسیم و سرانجام انشعابگری در جنبش کمونیستی است .

درست با همین معیار و ملاک و با تاکید بر همبستگی انترناسیونالیستی ، حزب توده ایران در طول تاریخ ۴۵ ساله اش با احزاب کمونیست برادر است که می توان ثابت کرد وارد آوردن هرگونه اتهام " اپورتونیست " و " رفورمیست " به آن یا وه ای پیش نیست . تکیه گاه پرقدرت حزب توده ایران در طول تاریخش ^{علیه} ^{همچون} ^{ها} پیروش های مکرر ارتجاع همین همبستگی کمونیست های دنیا با او بوده است . نقطه قوتی که گروه " کشتگر " را وادار می کند با غیظ دندان به هم بساید و اعلام کند : " تاریخ ایران نشان می دهد در شرایطی که عاملان دیدگاه ناسیونال نیهلیستی (ح . ت . ۹۰) به دلیل شکستشان در جریان مبارزه طبقاتی در داخل به مرز نابودی رسیده اند ، وقتی حضورشان در داخل به عنوان یک جریان سیاسی - تشکیلاتی از بین رفته است ، حمایت بین المللی نقش عمده را در حفظ و ادامه حیات آن ایفا نموده است . " (۲) اما گروه کشتگر در مورد ماهیت این " حمایت بین المللی " خاموشی ماند و نمی گوید که این حمایت همانا از سوی احزاب کمونیست جهان به مثابه کرد انهای پیشاهنگ طبقه کارگر بین المللی بوده است .

در مقابل نظریه ای که در بالا ارائه شد ، می گویند : درک شما از جنبش جهانی کمونیستی ، درکی متافیزیکی است . زیرا میان این جنبش و اپورتونیسیم دیوار چین می کشید . عم اکنون احزابی نظیر حزب کمونیست ایتالیا ، ژاپن و اسپانیا در مجموعه احزاب برادر ^{مهم} ^{رودارند} در جلسات و گرد همایی های آنها شرکت می کنند و در عین حال دچار انحرافات جدی از مارکسیسم - لنینیسم هستند . پس استقلال شما مبنی بر اینکه چون حزب توده ایران در چنین مجموعه ای قرار گرفته پس " اپورتونیست " نیست نادقیق است .

باید پاسخ داد : اشاره شما به پدیده های بینابینی و در حال گذار در جنبش کمونیستی درست است . واقعیت آن است که جنبش جهانی کمونیستی با آنکه خط و مرز جدی با اندیشه های انحرافی احزاب فوق الذکر دارد یعنی رد دیکتاتوری پرولتاریا از سوی آنها ، از پلورالیسم سیاسی در سوسیالیسم سینه چاک داد نشان برای فقدان دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای سوسیالیستی و ... را انحراف از م - ل تلقی می کند اما برای تسریح جدائی نهایی آنها از جنبش کمونیستی نمی کوشد بلکه برعکس با تقویت جریانات سالم در ^{میان} آنها ، با پیشبرد بحث و گفتگوهای رفیقانه میان احزاب تلاش می کند تا بر این انحرافات غلبه کند . تجربه نشان داده که اگر این روند ها موقفانه پیش روند ، سرانجام کار جدایی است .

اما از اشاره به این موارد مشخص کدام نتیجه گیری را باید کرد . تأیید وجود این پدیده های بینابینی در بحث مورد نظر ما چه تغییری را ایجاد می کند ؟ آیا می توان حزب توده ایران را در کاتگوری این پدیده های در حال گذار شناخت ؟ زندگی ثابت کرده است که اعتقادات حزب با هزارن سریش هم به چنین جریاناتی قابل اتصال نیست . اتهامی که اکنون به حزب وارد می شود ، درست از زاویه عکس این مطلب است . حزب اکنون زیر ضربه است که چرا " تمام و کمال " و " بدون هیچ انتقادی " ، احکام احزاب " ارتدکس " کمونیست در جنبش جهانی را پذیرفته است . یک جوانصاف نشان می دهد که اکنون این منتقدین و مخالفین حزب توده ایرانند که با ایده های این جریانات بینابینی نزدیکی و قرابت دارند . در عین حال نوع برخورد احزاب محکم جنبش کمونیستی با حزب توده ایران و جریانات

مخالف و متشعب از آن درستی همین حکم را ثابت می کند .

ب- ادعا می شود که درک حزب توده ایران از انترناسیونالیسم ، درکی انحرافی و " ناسیونال-نیهیلیستی " است . لذا در همان میانی ایدئولوژیک دچار انحراف اساسی است . و برای اثبات این حکم استدلالی از این نوع می شود : " . . . در انترناسیونالیسم حزب توده هم نوع استقلال احزاب عملاً با منافع شوروی در تقابلی قرار می گیرد و انترناسیونالیسم را نقض می کند . " (۵) مختصرترین تعریف انترناسیونالیسم توده چنین است : ترجمه دیپلماسی شوروی به زبان فارسی " و بازگوشش حزب توده در کشور خویش منحصر و مطلقاً کوششی است برای تأمین منافع دیپلماتیک و اقتصادی اتحاد شوروی در ایران " . راه کارگر در جایی دیگر در پاسخ به یکی از خوانندگان " چونکه پرسید : است چرا احزاب کمونیستی کشورهای سوسیالیستی ، حزب توده ایران را به رسمیت می شناسد ، می گویند : " حزب کمونیست اتحاد شوروی آن احزاب کمونیستی را به رسمیت می شناسد که از سیاست خارجی اتحاد شوروی دفاع کنند . "

کشتکریها هم در مورد این " انحراف " ، چنین قلمفرسایی می کنند : " انحراف ناسیونال نیهیلیستی انحرافی است که سیاست و پراتیک کمونیستها را از زمینه ملی و منافع کارگران و زحمتکشان کشور جدا می کند و به جای آن مصالح سیاست خارجی و دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی را در مرکز عمل کمونیستها قرار می دهد . " (۶) در جایی دیگر اضافه می کند : " سازمان اکثریت نه تنها هیچ انتقادی به ناسیونال نیهیلیسم حزب توده ، به مناسبات دنباله روانه آن یا حزب کمونیست شوروی ، که ناقض اصول استقلال و عدم مداخله در امور داخلی یکتا یگراست - و به مسئولیت هر دو طرف در برقراری و تداوم این مناسبات نکرده ، بلکه خود نیز تمام انرژی اش را در تقلید از حرکات سنتی حزب توده بکار گرفته و بطور فزاینده ای در این مناسبات ناسالم و دنباله روانه درگیر شده است . " (۷)

احتیاج به هوش و فراست فراوان ندارد که اثبات کنیم استدلالات فوق ، پیش از آنکه حزب توده ایران را زیر ضربه بگیرد ، ضربه خود را متوجه احزاب برادر و در راس آنها حزب کمونیست اتحاد شوروی نموده است .

وادیم زالادین در مقاله ای تحت عنوان " حزب کمونیست اتحاد شوروی و مسائل مبرم انترناسیونالیسم پرولتری " ، " تلاشهای دشمنان انترناسیونالیسم را که می خواهند از اهمیت آن بکاهند و تاشیر آن را از بین ببرند و عدم ضرورت و حتی زیان بخشی آن را ثابت کنند " از جمله چنین فرمولبندی کرده است : " آنها می گویند انترناسیونالیسم با استقلال عمده احزاب کمونیست وفق نمی دهد و توسط احزاب بزرگ و مناسبات با احزاب دم عده تراست . آنها می گویند حزب کمونیست اتحاد شوروی زیر پرچم تحکیم پایه های انترناسیونالیسم می خواهد دوباره مرکز رهبری واحد در جنبش کمونیستی را ایجاد نماید تا در راس جنبش مرکزی قرار گیرد . آنها می گویند همبستگی انترناسیونالیستی احزاب برادر کشورهای غیر سوسیالیستی با کشورهای سوسیالیستی ، به معنی بغر اموشی سپردن میب پرستی و امتناع ایشان از مبارزه در راه حل مسائل مبرم کشورشان است . "

آیا دوستان راه کارگری و کشتگری ما عیچظا به این فکر کرده اند که مواضعشان در این زمینه چقدر با مواضع دشمنان انترناسیونالیسم نزدیک است ؟

اما دیدگاه آلترناتیوی که راه کارگر و کشتگر در مقابل ما در مورد انترناسیونالیسم فرامی دهد و از همه کمونیست های ایران دعوت می کند تا بدینا اقتدا نمایند به شرح زیر است : " حزب طبقه کارگر ایران می بایست در ایجاد و تحکیم همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی پرولتاریایی ایران تلاش کند ، بی آنکه از مواضع انتقادی خود نسبت به انحرافات و ضعفهای احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی چشم ببوشد . " (۸)

راه کارگر سپس وظیفه خود را بمبارزه پیکیر با تفاسیر انحرافی از تزه‌های همزیستی مسالمت‌آمیز، رقابت اقتصادی، راه رشد غیرسرمایه داری و نظریه های رویزیونیستی امکان پیروزی کمونیسم در یک کشور، گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم، دولت و حزب تمام خلقی می‌داند. گروه کشتکرم اعلام می‌کند: "انترناسیونالیسم به هیچ وجه همبستگی با انحرافات و کاستی های جنبش کمونیستی در این یا آن کشور، یا پرده پوشی و توجه ضعف های موجود در کشورهای سوسیالیستی را در بر نمی‌گیرد. . . . حفظ استقلال ملی از احزاب و سازمانهای کمونیست کشورهای دیگر، در عین همبستگی بمبارزه آنها پیش شرط مقدّماتی جنبش کمونیستی در اینجا رسالت خویش است. . . جنبش کمونیستی باید از استقلال ملی از احزاب و سازمانهای کمونیست کشورهای دیگر و دولت‌های سوسیالیستی برخوردار باشد." (۹)

انحرافات که در این نظریات به چشم می‌خورد، کشفیات نوین این رفاقیست فرمولبندی‌های مسالمت‌آمیز سالهاست از جانب دیگران مطرح شده است. وادیم زاکلادین در مقاله پیش گفته به ایسین نقطه نظرهای "نوین" چنین پاسخ گفته است:

"می‌گویند که اصول اختیار، استقلال و برابری حقوق احزاب برادر را باید بر همبستگی انترناسیونالیستی و خطاری برتری داشته باشد. اختیار، استقلال و برابری حقوقی همسنگ احزاب اصل مصمم و حد شده ناپذیر کمونیست‌هاست. اما استقلال عن احزاب و برابری حقوقی هدف نهایی نیست. بلکه اولاً زمینه‌ای برای مبارزه موفقیت‌آمیز حزب در راه نیل به هدف نهایی جنبش‌کاری است. ثانیاً زمینه‌ای است برای همکاری موفقیت‌آمیز انترناسیونالیستی هر حزبی. . . بدیهی است که اثر این زمینه‌ها را مطلق سازیم و برای آنها عظمت بی‌حد قائل شویم، ممکن است خطرات عظیم - یعنی فراموشی وظیفه عمده مبارزه - را به بار آورد." تجربه ثابت کرده است آن انحرافی که افسانه "دست مسدود" را علم می‌کنند، هرچقدر روی آن پافشاری نمایند، همانقدر بیشتر به مواضع پرورایی و ضد انترناسیونالیستی کشیده می‌شوند. متأسفانه پافشاری روی این افسانه به اشکال گوناگون روز بروز در نوشته‌های این دوستان بیشتر می‌شود. در عین حال پدروستی گفته می‌شود که عمل معیار حقیقت است. "انترناسیونالیسم" این رفاقی وقتی روی زمین می‌آید و واقعی می‌شود براحتی قابل فهم است. یکی از گروه‌هایی که "انترناسیونالیسم پرولتری و استقلال ملی احزاب" را درست مثل رفاقی‌گشتگری می‌فهمند، با آنها بیانیه مشترک صادر می‌کنند و در پایان با آنان فریاد "زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری" سر می‌دهد، "حزب کمونیست ترکیه صدای کارگران است. عمزم ترث دوستان کشتگرما جریاتی است که پس از ۲ سال از تشکیل "اتحاد چپ ترکیه" - که به ابتکار حزب کمونیست ترکیه، حزب برادر را ایجاد شده - با این "اتحاد" سرآشتی ندارد و سمبل تفرقه افکنی و پراگندگی در جنبش چپ ترکیه است. چنین است "انترناسیونالیسم پرولتری" فقیرانه این رفاقی و چنانند دوستان و احزاب برادرشان در سطح جهان. بگذار تا کبوتر با دیوتر و باز یا باز پرواز کند.

چند می‌گویند تاریخ حزب توده ایران مشحون از اشتباهات و خطاهاست. خطاهایی که وقتسبی همه آنها را جمع برنیم نتیجه چنین می‌شود: حزب توده ایران مظهر اپورتونیسم در جنبش کارگری ایران است. به همین دلیل هیچگاه پیشاهنگ طبقه کارگر ایران نبود و نیست. ما پاسخ می‌دهیم: آری، اشتباهات در تاریخ حزب توده ایران وجود داشته است. اما کدام طلا را می‌توان یافت که با ترکیبی از مس همراه نباشد. این آلیاژ اما طلا بودن طلا را زیر علامت سوال نمی‌برد. حزب جدی سیاسی که در صحنه مبارزه انقلابی حضور دارد، بی‌گمان از خطا پری نیست اما آیا از برسرمدن این خطاها از لحظه تولد حزب تاکنون می‌توان اپورتونیست بودن آن را نتیجه گرفت؟

آیا حتی اشتباهات استراتژیک کمونیستها، دلیلی بر اپورتونیست بودن آنهاست؟
 زمانی لنین درباره روزالوکزامبورگ با خاطرنشان کردن تمامی اشتباهات او از ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۸ نوشت:
 "علیرغم همه این اشتباهات، او برای مایه‌مثابه یک عقاب بود و همچنین هست... بعضی اوقات
 عقابها به سطح مرغ‌های خانگی نزول می‌کنند، نه مرغ‌های خانگی می‌چنگاه نمی‌توانند بیه
 بندگی پروازی عقابها برسند. البته در حیاض خوبی جنبش‌نارگری و در میان انبوه فضولات،
 مرغ‌های خانگی همچون ذائوستی، سیدمان، پل لوی و تمام آن عده ای که بر روی اشتباهات
 مرتکب شده از طرف کمونیست‌های بیبر عده خواهند شد. هر کسی نار خود تر..." (۱۰)
 با شمال تاسف باید اذعان کرد که همین اشتباهات کمونیستها در تجدید حیات انحرافات درون -
 جنبش‌نارگری در حالت دارد. الکساندر سوپرنوف در مقاله ای بنام "در باره روی‌نویسیم معاصر" در همین
 زمینه می‌گوید:

"گسترش پررنج و کند جنبش انقلابی، بویژه در شورهای سرمایه داری رشد یافته و نیس -
 اشتباهات استراتژیکی و تاشیکی و حسابهای غلط این یا آن حزب در تجدید حیات روی‌نویسیم
 در حالت دارد..." اما خطاست مگرگاه این اشتباهات را تازه‌مانی که به انحراف اداید ثولوی و در
 نتیجه تغایل با اندیشه و عمل جنبش جهانی کمونیستی نیانجامیده، اپورتونیسم بنامیم. درست به همین
 دلیل است که احزاب کمونیست شیلی، فرانسه و عراق و... وقتی به بررسی انتقادی عملکرد خویش می -
 نشینند، حتی خطاهای استراتژیک خویش را نیز اپورتونیسم تلقی نمی‌کنند و سایر احزاب برادر نیز آنها
 را بریات رفورمیستی و اپورتونیستی نام نمی‌نهند. برای کمونیستها بررسی خطا، نه برای زیر سوال
 بردن ماهیت خویش‌بلند درس آموزی برای پیشبرد موفقاته مبارزه ای است نه پیس‌رودارند. رفیق عزیز
 محمد در مقاله ای تحت عنوان "باروچیه ای آماده برای رزم" با بررسی نتایج ننگره چهارم حزب
 کمونیست عراق که در سال ۸۶ برگزار شد و یکی از وظایف جدی آن ارزیابی مبارزه حزب در دوران بین
 سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۶۸ بود، نوشته است: "ننگره اعلام کرد که رهبری تازه حزب کمونیست عراق
 موصاف است با فراگرفتن عمیق تجربه گذشته آنرا بدرستی و بطور خلاصه در این مرحله و مراحل
 بعدی به کار برد..." (۱۱)

اینکه آیا دوستان ماحق دارند تمامی آنچه را که از مشروطیت به بعد انجام شده، تمام راهی را که
 حیدرخان آغاز و ارانی هموار کرده است و طی ۴۵ سال پیکار مرگ و زندگی حزب توده ایران به پیس -
 آمده است را یکسره نفی و انحرافی اعلام کنند؟ آیا باید با دفاع پیگیرانه از تاریخ جنبش کمونیستی
 و همه دستاوردهای این پیادار تاریخی و در عین حال آموختن از شکست‌ها و خطاهایش پیشرفت یا کسه
 با یک چرخش ظلم همه آن را نابود اعلام نمود؟

و باز هم پرسیدنی است، کسانی که موجودیت هفتاد ساله جنبش کمونیستی ایران را نفی می‌کنند و کسه
 طبعه نارگرایان می‌گویند: تمام مبارزات شما، رنج ما و نشته‌های شما در زیر پرچمی دروغین بوده است،
 خود در تاریخ دوتاه ۵ و ۷ ساله خویش کدام گل را به سر طبقه کارگر ایران زده‌اند؟ آیا به اعتقاد
 خودشان سرا سر این سالهای کوتاه عمر، ما مال از خطا نبوده و آیا حتی آخرین دستاورد سلسله
 ننگریک‌شان در زمینه تدوین استراتژی انقلاب ایران خطایی نوین نیست؟ آیا با چنین سبیه تاریخی -
 نگاری - که دوستان راه کارگری و دشتگری ما پاداب مشغولند - نمی‌توان تمامی حیات همه احزاب کمونیست
 جهان از مدرتادیل، از جنوب تا شمال و از شرق تا غرب را تاریخ اشتباغات و تجلیات اپورتونیسم
 معرفی کرد؟

ممکن است پسران خواندن این سمور بگویند: آری کمونیست‌ها هم خطا می‌کنند. اما از خطاهای
 خویش انتقاد می‌کنند و سپس راه صحیح را در پیش می‌گیرند. ولی حزب توده ایران در طول تاریخ
 مشغول از خطاهایش، هیچگاه به انتقاد از خود نپرداخته است.

ایران را از انزلی بنی دوزخ واقعیت است . در مورد دوره ۳۲-۲۰ در پنجم چهارم حزب و در مورد دزخ پس از آن تا انقلاب بهمین در سایر اسناد حزبی انتقاد مریح نسبت به خطاها را می توان یافت . پس می ماند دوره پس از انقلاب بهمین . در مورد همین دوره هم حزب به بررسی نشسته و خطای خویش را ارزیابی نادرست و اشتباه در تاکتیک اعلا مکرده است . دوستان ما البته این ارزیابی و انتقاد از خودد مراهق نیستند . آنها حتی " انتقاد از خود " سازمان ما - سه خطا های ما را استراتژیک شناخته - را علم ماستفالی تلقی می کنند . راه کارگر حتی نسبت به انتقادات گروه کشتگر به گذشته خویش - که زیر آب همه سیاست گذشته خود را هم زده - قناعتند نیست و می گوید که آنها هنوز بطور ریشه ای توسعه و استغفار نکرده اند . راز آنها دعوت می کند که گذشته خود را صاف و پوست کنده ضد انقلابی اعلام کنند و احساس " شرم زدگی انقلابی " بنمایند .

خوب می توان نسبت به ارزیابی از خط مشی گذشته دردوران پس از انقلاب بهمین اختلاف نظر داشت ، اما این چه ربطی به اپورتونیست بودن این یا آن جریان دارد . آنچه که دوستان راه کارگری و کسبگری می خواهند که ما بدان اعتراف و اقرار کنیم چنین است : خانه ما از پای بستویران است . و تعریف پای بست : " درک توده ای از دوران معاصر و نقش عوامل بین المللی در اتخاذ سیاست ، تعیین تکلیف یا انحراف ناسیونال نپولیستی ، درک از دموکراسی درون هر یک از جریانات جنبش نمونستی و دل جنبش نمونستی تا مبارزه برای دموکراسی در سطح جامعه و فراتر از آن رد درک های رایج بفرزاتیک از سوسیالیسم و ترویج و تبلیغ جدایی ناپذیری سوسیالیسم و دموکراسی است . (۱۲) به گمان ما چنین انتقاد غبه گذشته ، معنایی جزئی خویشمونی ماهیت ایدئولوژیک و طبقاتی خویش ندارد . بگذار مدال افتخار چنین انتقاد از خودی برسینه دوستان ما بماند .

د - و سرانجام گفته می شود با توجه به شرایطی که حزب توده ایران در میان مردم و جنبش انقلابی ایران دارد ، گام برداشتن به سوی وحدت با آن در شرایط کنونی بسود مانیست . در چنین استدلالی یک چومضق مارکسیستی هم نمی توان یافت و برعکس لیلو اندیشه پراکندگی را می توان وزن کرد . این ادعاه موقعت حزب توده ایران در میان مردم موقعت خوبی نیست ، جای بحث فراوان دارد . ولی حتی اگر به فرض که چنین چیزی واقعیت هم باشد ، آیا ما باید در لحظه مجازیم که به اصول خویش پشت بپاژنیم ؟ آیا مجازیم از حزبی که دشمنان طبقه کارگر با بسببیت تمام به سرکوب فیزیکی و ایدئولوژیکی آن مشغولند ، تیری بچونیم و فعلا گلیم خود را از آب بیر و ن بکشیم تا هسر وست وضع آن حزب مرتب و روبراه شد دویاره با هم شاد و خوشحال براه وحدت برویم یا برعکس وظیفه داریم که با عمبستگی برادرانه ، پایبندی خود را به اصول مورد اعتقاد ما نشان دهیم . نقشه شومسی که رهبران جمهوری اسلامی داشتند که ابتدا حزب را می زنند و ما از آن کناره می گیریم و سپس ما را می زنند ، با دفاع چنانند و شرافتمندانه ما از حزب نقش بر آب شد . عمل ما نشان داده مارفیق روزهای سخت سیز هستیم . و مقایسه نید با حرکت گروه کشتگر در همین زمینه که در اوج قدرت حزب پرچم " اتحاد اصولی با غیرت را برداشته بود ، دریانیه هایش با تائید می گفت : حزب توده ایران و پس از یورش ارتجاع به حزب ناگهان پشت زد و بایی پرسنییی مامل از سرکوب حزب - که به گمان آنها همان عدم استقلال پس باعث چنین وضعی شده بود - اظهار خوشحالی کرد و اینک هم توپخانه سنگین خود را به روی حزب توده ایران باز کرده و با بربوروری در حال مغازله و مذاکره است . پایبندی به اصول مورد اعتقاد در عمل ، نشانه بدی بودن یک حزب سیاسی است و اعتبار آن را حتی در نزد دشمنان عبقتی اش نیز با لایمی برد .

تبع بندی کنیم : بر اساس تمام نکاتی که تا کنون گفته شد ، مبارزه مادر راه وحدت با حزب توده ایران در ترازای با در نرا سایر سازمانهای پپ میهن مان فرار گرفته است . این به دلیل اساسات واحببند ایدئولوژیک و تعلقلان به خانواده واحد نمونستی های جهان است . وظیفه مادر مرحله کنونی تسلاتر برای دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد با حزب توده ایران است . در راستای این هد ف نیز هما گونه

که در قطعنامه پلنوم فروردین ۶۵ آمده است: "گسترش پیگیرانه همطاری، اتحاد عمل، مشاوره و همکاری میان سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و حزب توده ایران" ضرورت دارد.

* * *
قطعنامه پلنوم وسیع فروردین ۶۵، وظایف مبارزاتی وحدت جنبش کمونیستی در بند دوم "مبارزه در راه تأمین وحدت فکری و سیاسی با سایر سازمانهای مارکسیست کمونیست ایران بر اساس م - ل و - انترناسیونالیسم پرولتری" معین کرده است. این بدان معناست که ما در وهله نخست باید بر سر اصول و مبانی با این سازمانها به بحث و گفتگو بنشینیم و در راه محو انحرافات آنان در این زمینه هماهنگی پیدا کنیم. این امر البته به معنای نفی مباحثه همزمان بر سر مسائل برنامه ای و اساسنامه ای نیست. لکن تصریح امر فوق در قطعنامه، تمایز آنها را از حزب توده ایران و تراز پایین تر وحدت ما با آنها را در نظر دارد. دلیل این امر اینست که تاکنون گفتیم به صور خلاصه چنین است:

۱- ما هنوز مبانی واحد ایدئولوژیک با آنها نداریم.
۲- علیرغم تلاشهای همه جانبه ما این سازمانها هنوز حتی در حد "اتحاد عمل" دوباره برای سرنگونی رژیم خفنیسی با ما رضایت نداده اند.

روشن است که علیرغم این استتک فلیچوچانه و فرقه گراییه باید مبارزه خویش را در راه تأمین وحدت با این سازمانها با هدف ایجاد حزب واحد صیغه کلرگ ایران ادامه دهیم. همانگونه که در گزارش هیأت سیاسی کمیته مرکزی سازمان به پلنوم فروردین ۶۵ آمده است: "در این شرایط دشمنان طبقه کارگر تمام نیروی خود را برای پراشیدن تخم عدم اعتماد، بدبینی و خصومت میان نیروهای فعال جنبش کمونیستی به کار گرفته اند، ترویج هرچه فعالیت و موثرتر ایده وحدت و مبارزه در راه آزادی و اولویت برخورد است."

اینکه ما در این راه تاجه حد پیروزی بدست آوریم را گذشت زمان نشان خواهد داد. لکن حتمی است که از هم اکنون با قطعیت می توان بر آن پای فشرد چنین است: علیرغم همه این دشواریها، طبقه کارگر ایران راه خود را از میان سنگلاخ ها خواهد گشود و پرچم سرخ پیروزمند ترابر فراز میهن عزیزمان به اعتراض در خواهد آورد.

فروردین ۱۳۶۶ - جهانگیر

(علیرضا آملی)

زیرنویسها

- (۱) لنین • مارکسیسم و روزیونیسم
- (۲) لنین • انترناسیونال دوم و نقش آن در تاریخ
- (۳) فدائی • شماره ۲۵
- (۴) راه کارگر تئوریک • خرداد ۶۵
- (۵) راه کارگر تئوریک • شماره ۱
- (۶) فدائی • شماره ۱۸
- (۷) فدائی • شماره ۳۱
- (۸) راه کارگر شماره ۴ • تیر ۶۳
- (۹) فدائی • شماره ۲۸ • شهریور ۶۵
- (۱۰) لنین • یادداشت های یک نویسنده ۱۹۲۲
- (۱۱) مسایل بین المللی • شماره ۶ • سال ۶۵
- (۱۲) ر. ک. فدائی • شماره ۲۸

نگاهی به قطعنامه " درباره وظایف مبارزه در راه وحدت

جنبش کمونیستی و کارگری ایران " مصوب پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

مبارزه در راه تامین وحدت رزمند جنبش کمونیستی ایران یکی از وظایف مقدم برای تبدیل طبقه کارگر ایران به رهبران انقلاب مردمی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق در میهن ماست. سازمان ما با نقض (هرچند نیه کاره) درک انحرافی خود از وحدت با حزب توده ایران در پلنوم وسیع فروردین ماه ۱۵ کمیته مرکزی، پذیرفت که مبنای وحدت نه تنها اعلام وفاداری به مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری، بلکه هم چنین دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد است، به همه اینها بایستی چگونگی انطباق تئوری با پراتیک رانیز به عنوان یک اصل اساسی افزود. توجه پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان به مساله مبارزه در راه وحدت رزمند جنبش کمونیستی ایران که منجر به صدور قطعنامه ای (علیرغم اشکالات اساسی آن) در این رابطه از سوی پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان گردید، دارای اهمیت است. از اینرو هر آنکسی که واقعا کمونیست است نه تنها نمی تواند فی نفسه مخالف صدور قطعنامه ای در این رابطه باشد و در صورت آن شک کند بلکه خود نیز بایستی در این راه پیشقدم باشد. در عین حال باید افزود که این هنوز نصف حقیقت است، نصف دیگر حقیقت عبارت از این است که این وحدت برای اینکه وحدتی انقلابی و اصولی باشد، بایستی معیارهای نظری و علمی آن و نیز راه وصول به این وحدت، به طور روشن، دقیق و علمی، مشخص گردد.

قطعنامه وحدت معیارهای نظری ای را که وحدت جنبش کمونیستی باید بر اساس آن تحقق یابد بشریح فرموله کرده است: "مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری" و "برنامه و اساسنامه واحد". این معیارها هر چند کامل نیستند اما در عین حال اساسی ترین مبنای وحدت بشمار می آیند و قید آنها در قطعنامه وحدت، نشانه گام اولیه ایست که سازمان در جهت تصحیح دیدگاه انحرافی گذشته برداشته است. تصریح نکات فوق در قطعنامه هنوز به معنای کار بست درست و اصولی آن در عمل نیست، چگونگی بکارگیری این مبنای در مشخص است که روشن خواهد کرد. ما تاجه اندازه خطاهای گذشته خود را پذیرفته ایم و تسلیم چه اندازه بطور علمی می خواهیم آن دیدگاههای انحرافی را نفی د یالکتیکی بکنیم. متأسفانه باید گفت که قطعنامه وحدت در عمل نتوانسته است حتی به اصولی که خود برشمرده وفادار مانده و آنها را بکارگیری کند. "برنامه واحد" یکی از آن مبنای وحدت است که قطعنامه در طرح مشخص وحدت با حزب توده ایران آنرا نادیده گرفته و زیر پا گذاشته است. بررسی بند اول و دوم قطعنامه وحدت به نحو روشنی ادعای فوق را اثبات میکند. در این دو بند ما میخوانیم:

"مبارزه در راه تامین وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران... مبتنی است بر:

مبارزه در راه حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و

حزب توده ایران... با هدف ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه

مبارزه در راه تامین وحدت فکری و سیاسی سازمان با سایر سازمانهای مارکسیست-لنینیست و انتر-ناسیونالیزم پرولتری" (تاکید از من)

به این ترتیب اولاً با زهم قطعنامه همانند گذشته تامین وحدت جنبش کمونیستی ایران را مبتنی کرده است بر "حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی" سازمان با حزب توده ایران یا "هدف ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه". بنابراین تا زمانی که وحدت همه جانبه میان سازمان و حزب توده ایران، و عبارت میانه تر تا زمانی که وحدت سیاسی، آید ثلوثیک سازمانی میان سازمان و حزب توده ایران تامین نشده است، وحدت جنبش کمونیستی نمیتواند تحقق یابد. ثانیاً قطعنامه طوری تنظیم شده است که همسر خوانند در وهله اول بدون چون و چرا باید بپذیرد که در حال حاضر وحدت فکری و سیاسی سازمان با حزب توده ایران تامین است و وظیفه سازمان در این عرصه فقط و فقط مبارزه در راه حفظ و تحکیم و گسترش آن و نیز ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه است. باید پرسید این وحدت فکری و سیاسی کدامها هستند؟ در کجای تعلق یافته اند؟

در حالیکه هنوز بر سر اساسی ترین مسائل استراتژی و تاکتیک انقلاب در درون سازمان اختلاف نظر جدی وجود دارد، چگونه میتوان از وحدت فکری و سیاسی (در وجه اساسی آن) سازمان با حزب توده ایران سخن گفت. البته نباید انکار کرد که در گذشته چندین دور، زمانیکه ما و حزب توده ایران در راه شکوفایی جمهوری اسلامی و تحکیم و تثبیت آن مبارزه میکردیم، این وحدت فکری و سیاسی وجود داشت. ولی آخر مگر نه این است که همین پلنوم وسیع آن برنامه و سیاست راسیستی انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی نمود. مگر نه این است که امروز بر اساس مواضع رسمی سازمان در مورد خط مشی گذشته، و نیز اساسی ترین مسائلی که برای تعیین مرحله انقلاب، وظایف و مضمون آن بود نتیجه استراتژی و تاکتیک کمونیست‌ها در این مرحله از انقلاب بین ما و حزب توده ایران اختلاف نظرات جدی وجود دارد. برای روشنتر شدن مطلب در زیر به مواردی از این اختلافات اشاره‌ای کوتاه میشویم:

— در مورد خط مشی گذشته: سازمان ما آنرا انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی کرده و پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ این خط مشی را زیرمیزان نقد گرفت. اما حزب توده ایران کوچکترین انتقادی به اساس خط مشی خود قایل نبود. و "پیروی" خود را از "اصل اتحاد و انتقاد" در مقابل "پیروان خط امام" را "یگانه شیوه درست مبارزه" میدانند. (۱)

— سطح تکامل جامعه: سازمان ما مناسبات سرمایه‌داری را در جامعه ما مسلط میدانند. حزب توده ایران چنین اعتقادی ندارد و حاضر نیست کله‌ای بیش از "رشد سرمایه‌داری" در ایران بر زبان آورد. بسیار خوب، اینهم یک تفاوت کوچک در مورد شاخص اول تعیین مرحله انقلاب.

— خصلت تضادها: سازمان ما تضاد کار و سرمایه را تضاد اصلی جامعه ارزیابی کرده و آنرا یکی از عواملی میدانند که "خصلت دموکراتیک انقلاب را عمیقاً تحت تاثیر گرفته و آنرا اساساً از انواع انقلاب‌های بوروژوا — دموکراتیک متمایز میسازد" (۲). حزب توده ایران اساساً معتقد نیست که این تضاد، حتی یکی از تضادهایی است که "پیش شرط‌های عینی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رشد جنبش انقلابی" را فراهم میآورد. در قسمت تضاد های برنامه مصوب کنفرانس ملی حتی نامی هم از تضاد کار و سرمایه وجود ندارد. این هم یک تفاوت خیلی کوچک. دیگر در مورد شاخص دوم تعیین مرحله انقلاب، در مورد سایر مسائل نیز از جمله آرایش نیروهای طبقاتی در جامعه، چگونگی نقش و موقعیت بورژوازی در این مرحله از انقلاب، ظرفیت و توان خرد بورژوازی، وابسته یا عدل‌مطلب بودن رژیم جمهوری اسلامی و... تفاوت‌های جدی وجود دارند.

شاید گفته شود که منظور از وجود وحدت فکری و سیاسی سازمان و حزب توده ایران پذیرش مارکسیسم — لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری نیز مسئله سرنگونی رژیم ازسوی ما و آنهاست. در این صورت اگر همین دو عنصر برای "حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی و ارتقاء آن به سطح وحدت همه‌جانبه" کافی است. اولاً تناقض آن با خود قطعنامه وحدت چگونه توضیح داده میشود. ثانیاً چرا همین معیار در مورد سایر جریان‌های مارکسیستی — لنینیستی صدق نمی‌کند. زیرا آنها هم اعلام کرده‌اند که مارکسیست — لنینیست هستند و انترناسیونالیسم پرولتری را قبول دارند و هدفشان هم سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. بیایید این مسئله را از زاویه دیگری هم مورد توجه قرار دهیم، و آن اینکه چون وحدت فکری و سیاسی سازمان با حزب توده ایران در قطعنامه وحدت مبهم است، شاید منظور از این وحدت فکری و سیاسی وجود عناصری از وحدت باشد. در این حالت نیز مشکلی حل نمیشود، زیرا بر اساس وجود عناصری از وحدت، نمیتوان اساسی‌ترین مبانی وحدت را که عبارتست از مارکسیسم — لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتری، برنامه و اساسنامه واحد و چگونگی انطباق آن در عمل، نادیده گرفته. این اولاً و ثانیاً اگر چنین کاری درست است، باز هم ما در برابر این سوال منطقی قرار می‌گیریم که این گشاده دستی ما چرانیاید شامل حال سایر جریان‌های مارکسیست — لنینیست نیز باشد؟! البته بایستی صریحاً تاکید کرد که قصد این نیست که وجود عناصری از وحدت فکری و سیاسی بین سازمان و حزب توده ایران نفی شود. این عناصر وجود دارند، همچنانکه عناصری از وحدت فکری و سیاسی بین ما و سایر جریان‌های مارکسیستی — لنینیستی وجود دارد. سازمان ما در تنظیم مناسبات خود با این جریان‌های بایستی از این عناصر تا آخرین ذره احتیاط بپذیرد و از راه‌های اصولی و منطقی در راه تقویت آنها بکوشد. بلکه

منظور این است که روشن کردد یا تکیه بر وجود عناصری از وحدت نمیتوان چنین نتیجه گرفت که وحدت فکری و سیاسی تأمین شده و بایستی آنرا "حفظ، تحکیم و گسترش" داد تا به سطح وحدت همه جانبه ارتقا یابد ممکن است اعتراضی به این صورت مطرح شود که: در هیچ جای قطعنامه مستقیماً گفته نشد است که وحدت فکری و سیاسی سازمان با حزب تودا ایران تأمین شده است. برای پاسخ به این اعتراض بایستی این چند مورد را در نظر بگیریم که همزمان با اول قطعنامه نقل شده، کمک گرفت. در این بند که مربوط به سایر جریانات است، از مبارز برای تأمین وحدت فکری و سیاسی سازمان با این جریانات (معلوم نیست چرا وجه لیل اسامی مشخص این جریانات در قطعنامه قید نکردید) سخن میرود. در صورتیکه در این اول قطعنامه از مبارز برای "حفظ و تحکیم و گسترش" وحدت فکری و سیاسی سازمان با حزب تودا ایران و ارتقا آن به سطح وحدت همه جانبه سخن میرود. آیا باز هم جای شک و تردید باقی است که از نظر قطعنامه وحدت، وحدت فکری و سیاسی بین ما و حزب تودا ایران تأمین است و اصلی ترین وظیفه در این عرصه ارتقا آن به سطح وحدت همه جانبه میباشد؟ اگر قبول داریم که گذشتن برنامه واحد یکی از مبانی مهم هر وحدت میباشد، بایستی شناخت دقیق از برنامه آن نیروی که قصد وحدت همه جانبه با آن را داریم، بدست بیاوریم. از آنجاکه قطعنامه وحدت، بطور مشخص تأمین وحدت جنبش کمونیستی و کارگری ایران را اساساً در رجه اول مبتنی بر وحدت با حزب تودا ایران کرده است، ضروری است که اساسی ترین جنبه های برنامه حزب تودا ایران بررسی شود تا ثابت شود بند اول قطعنامه وحدت ما را ملزم کرده است و وحدت فکری و سیاسی خود را با حزبی "حفظ، تحکیم و گسترش" داد و او را به سطح وحدت همه جانبه برسانیم، که برنامه اش اساساً فرمیستی است. به این علت در این بخش از بررسی قطعنامه وحدت تفکات روی برنامه حزب تودا ایران ضروری است.

* * *

آنچه که در رساله های اخیر راسناده حزب تودا ایران در مورد مرحله انقلاب ایران به چاپ رسیده است، در ظاهر نشانگر یک سردرگمی آشکار و بی اصولی است. در برنامه سال ۵۴، حزب مرحله انقلاب را "ملی و دموکراتیک با سمت گیری سوسیالیستی" اعلام کرد. پس از انقلاب، رهبری حزب بدون هیچگونه توضیحی ترمیم سمت گیری سوسیالیستی را با واژه "راه رشد غیر سرمایه داری" تعویض کرد. پس از شکست این "راه ویک دوره چند ساله سردرگمی، در سال ۶۴ حزب تودا ایران طرح برنامه خود را انتشار داد، در این طرح مجدداً واژه "سمت گیری سوسیالیستی" را به "انقلاب ملی و دموکراتیک" چسباند و نوشت: "حزب ما با در نظر گرفتن شرایط مشخص تاریخی جامعه ایران، اتخاذ سمت گیری سوسیالیستی را ضروری میداند" (نامه مردم شماره ۸۴). در برنامه مصوب "کنفرانس ملی" و مقالات توضیحی پیرامون آن مجدداً "سمت گیری سوسیالیستی" بطور کامل حذف شد و جای حکومت ملی و دموکراتیک با سمت گیری سوسیالیستی را "حکومت انقلابی و دموکراتیک" گرفت.

اینگونه آشفتگیهای ظاهری که هر زمان بنا به مصالح و یا فشارهای منتقدین در برنامه های حزب وارد می شود، در عین حال نشانگر آن است که رهبری حزب به همه چیز متوسل میشود تا ماهیت برنامه خود را حفظ کند. در برنامه های مختلف با نامهای متفاوتی که از سال ۵۴ به بعد رهبری حزب بسته جنبش عرضه کرد، اندیشه های بنیادین این حزب یعنی نفی تسلط نظام سرمایه داری بر جامعه، تضعیف جنبه اجتماعات و انقلاب در برابر جنبه ملی، جد کردن انقلاب دموکراتیک از انقلاب سوسیالیستی، که به یاد دادن به نقش طبقه کارگر و پرهیز دادن به نقش اقلیتها و عناصر ثابت و شاخصی است.

دیوار چین میان انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی

انجام انقلاب سوسیالیستی هدف کمونیستها و طبقه کارگر در هر کشوری است. تمامی مبارزه طبقه کارگر در خدمت چنین هدفی قرار دارد و طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن از این رودر هرجنبشی و از جمله انقلاب دموکراتیک فعالانه شرکت میکنند که بتوانند این هدف را سریع تر و آسانتر تحقق بخشند. در واقع چگونگی پیوند مراحل میانی انقلاب با انقلاب سوسیالیستی یا مسئله ارتباط متقابل و تنگاتنگ بین انقلابات دموکراتیک و سوسیالیستی یکی از مسایلی کلیدی استراتژی انقلابی طبقه کارگر در هر کشوری است. دیاکتیک این

پیوند را در دوران منخستین پارلین کبیرد راثر جاود انمخود " د وتاکنیک سوسیال د موکراسی در انقلاب د موکراتیک " کشف نمود و تاکید کرد که در دوران امپریالیسم (عصرگذار از سرمایه داری به سوسیالیسم که جای خود دارد) هیچ د یوارچینی بین انقلاب د موکراتیک و انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد * لنین ارتباط متقابل وجدائی ناپذیر میان این د و انقلاب را بدین گونه توضیح میده که :

" پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب د موکراتیک و آغاز مبارزه قطعی د راه انقلاب سوسیالیسی خواهد بود * اجرای خواستههای د هفنانان محاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، به کف آوردن جمهوری د موکراتیک نیز میان قطعی انقلابی بودن د بورژوازی و حتی خرد بورژوازی و آغاز مبارزه واقسی پهلوتاریاد راه سوسیالیسم خواهد بود * هرچه انقلاب د موکراتیک کاملتر باشد به همان نسبت ایسن مبارزه جدید با سرعت، وسعت و کیزگی و قطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت * شعار د یکتاتوری د موکراتیک " خود مبین جنبه محدود تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزه جدید است که باید بر زمین نظامات جدید به منظورهایی کامل طبقه کارگر زقید هرگونه مستواستمارت راجل آید " (۳)

کشیدن د یوارچین بین مراحل انقلاب برخلاف این اصل اساسی لنینی و یکی از بارزترین مظاهر برخورد اپورتونیستی در مسئله انقلاب است . انظر حزب توده ایران نیز عملاً بین انقلاب د موکراتیک و انقلاب سوسیالیستی د ر جامعه مایک د یوارچین وجود دارد * برای بررسی این انحراف احتیاجی نیست به عقب تریگشت و تنهائی بررسی اسناد " کنفرانس ملی " کافی است * حزب توده ایران خود مرحله د موکراتیک انقلاب را به مراحل متعدد د تقسیم میکند و مینویسد :

" یکی از ویژگیهای د دوران ما آنست که انقلاب ملی و د موکراتیک پس از گذار از مراحل گوناگون در صورت تامین رهبری طبقه کارگر به سوسیالیسم فرا می روید " (۴)

این نظر بصورت کلیشه وارد رسیاری از اسناد و مقالات حزب توده ایران و از جمله د ر گزارش سیاسی نیز تصریح شده است * رهبری حزب هیچگاه حاضر نیست از رهبری طبقه کارگر سخن بگوید و واژه " پس از گذار از مراحل گوناگون " را به آن نچسباند * البته رهبری حزب توضیح نمی دهد که بین انقلاب د موکراتیک و انقلاب سوسیالیستی چه مراحل گوناگونی میتواند وجود داشته باشد * اما با توجه به مجموعه نظریات این حزب و آنچه که د رسابق گفته و عمل کرده است، میتوان تا بلوی را بصورت زیر از این " مراحل گوناگون " تصویر نمود :

(۱) انقلاب " ملی و د موکراتیک " تحت رهبری نیروهای غیر پهلوتری د ایران انجام می گیرد * این نیروها به انجام اصلاحاتی دست میزنند، اما جامعه تا مدتتها (مدتها بسته به اراده و تمایل حاکمان جدید) در انتظار تعیین راه رشد باقی می ماند که آنرا می توان د وره صبر و انتظار نام نهاد (مرحله اول)
(۲) راه رشد تعیین می شود و طی یک روند بطئی، آرام و پرفراز و نشیب و مالمال از پیشرفت و بسرفست اقداماتی د ر چارچوب سمت گیری سوسیالیستی صورت می گیرد که آنرا می توان د وره بیم و امید نام نهاد (مرحله دوم)

(۳) حزب طبقه کارگر بالاخره موفق می شود رهبری جنبه متحد خلق را بدست گیرد و ...
بناظر میرسد که د یگر جامعه آمادگی آنرا پیدا کرده است که به سوسیالیسم گذار کند * البته خیر، نباید شتاب کرد * هنوز یک مرحله د رازمدت د یگرنیز باید سپری شود ! توجه کنید :

" حزب توده ایران بران است، د ضرورت تامین رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر - مرحله ملی و د موکراتیک انقلاب " (که خود پس از طی مراحل صورت می گیرد) " زمینه گذار به سوسیالیسم د رازمدت را فراهم خواهد ساخت " (۵)

این د یگر شاهکار است * مراحل گوناگونی باید طی شود تا طبقه کارگر شایستگی رهبری جنبش را پیدا کنند و بعد که رهبری تامین شد، هنوز باید مرحله د رازمدت بگذرد تا زمینه گذار به سوسیالیسم فراهم شود !
بدین ترتیب رهبری حزب نه فقط بین انقلاب د موکراتیک و انقلاب سوسیالیستی د یوارچین می نشسد، بلکه با تبدیل سوسیالیسم به امر آینه ای د ورون معلوم، طبقه کارگر ایران را در برابر دشمنان طبقاتی خود حلق سلاح می کند و مبارزه آنرا نه تنها د رجسبت " وظایف انقلاب سوسیالیستی

آتی" بلکه در همین انقلاب دموکراتیک نیز تضعیف می‌کند.

حزب توده ایران و مسأله تضادها

حزب توده ایران خود محترف است که:

"خصلت هر انقلاب بر پایه و ویژگیهای عمده هر جامعه، یعنی با توجه به ماهیت عینی و مضمون تضادها تعیین می‌شود که حل آنها در این یا آن جامعه مطرح است" (۶)

اما رهبری حزب پر اساس همان درن سابق خود از رابطه انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی، تضاد کاروسرمایه را از زمره تضادهای محركه انقلاب حذف کرده، آنرا به مرحله بعدی احاله داده و انقلاب را تا سطح يك انقلاب بورژوازی معمولی تنزل می‌دهد. در سرتاسر برنامه حزب نه‌گفته‌ای از مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی وجود دارد و نه نشانه‌ای از این تضاد اساسی جامعه ما. همین يك نکته کافی است تا "خصلت" انقلاب مورد نظر حزب توده ایران را بخوبی آشکارند.

رهبری حزب در برنامه اخیر خود از تضاد در جنبش انقلابی میهن‌مانا می‌برد:

"استقرار نظام خودکامه" "ولایت فقیه" مسأله سرنگونی رژیم و دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی سیاسی را به مهمترین مسأله روز تبدیل کرده است.

احیای مواضع امپریالیسم از طریق برقراری بخش اعظم مناسبات بازرگانی خارج با انحصارهای فئودالی و حفظ درآمدی سرمایه دلتی با سرمایه انحصارهای امپریالیستی، تضاد میان خلق و در درجه اول زمینکشان را با منافع غارتگرانه انحصارهای فئودالی تقویت می‌کند.

بر این بنیان، تضاد میان منافع کلان سرمایه داران بزرگ مالکان و منافع کارگران، دهقانان و حرده بورژوازی شهری در مجموع خود پیش‌شرطهای عینی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رشد جنبش انقلابی را فراهم آورده است." (۷)

این تمامی آن چیزی است که رهبری حزب در مورد تضادهای محركه جامعه ایران عنوان میکند. بر همین اساس است که شعار آزاد، استقلال و عدالت اجتماعی هدف انقلاب دموکراتیک و نامود میشوند. بر مبنای چنین درکی از تضادهاست که درنریشات حزب، مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی جایی ندارد و پیدا کردن سیاست سوسیال دموکراتیک در آن کار عبث و میهوده‌ای است. هر چه بد بختی و ظلم و ستم هست به کردن "بزرگ مالکان و کلان سرمایه داران" انداخته میشود و عملاً بر ماهیت مناسبات سرمایه‌داری برده کشیده میشود. هدف این خاموشی کزیدن هاروشن است: تضعیف جنبه اجتماعی انقلاب برای اثبات اهمیت خصلت "ملی" آن!

باید افزود که تاثیر تضاد کاروسرمایه تنها به مبارزه "خالص" پرولتاریا علیه بورژوازی محدود نمی‌شود. این تضاد تمام‌روندهای انقلابی جامعه ما را تحت تاثیر خود گرفته است. تضادهای خلق با امپریالیسم و زمینکشان با بورژوازی بزرگ "رانی توان جد از تضاد کاروسرمایه در نظر گرفت."

رهبری حزب با این جداسازی مصنوعی، مبارزه امپریالیسم و وابستگی را تنها در زمره وظایف دموکراتیک انقلاب محدود ساخته و میخواهد آنرا در چهارچوب انقلاب دموکراتیک به سرانجام برساند. بر همین اساس رهبری حزب معتقد است که تامین استقلال کامل، "از زمین بردن نابرابری ملی"، "رهايي از تبعیت از قوانین اقتصادي جهان سرمایه‌داری" و دريك كلام حل کامل تضاد خلق با امپریالیسم جزو وظایف "انقلاب ملی و دموکراتیک" است. (۸) این ادعا و "وظیفه شریف" غیرواقعی و توپیهایی است، زیرا همانطوریکه در مقاله "مرحله انقلاب، نیروهای محركه انقلاب" در کار شماره ۲۲ آمده است: "وابستگی اقتصادی با نظم سرمایه‌داری در کشور ما در پیوند لاینفکی قرار دارد، از اینرو در جامعه ما مبارزه با امپریالیسم از مبارزه علیه سرمایه‌داری جدا ناپذیر است" و "مبارزه راه قطع وابستگی اقتصادی کشور با امپریالیسم لزوماً با یکبار حاد طبقاتی برای تحولات بنیادین اجتماعی و اقتصادي پیوسته زمینکشان و در راستای سوسیالیسم همراه می‌باشد." بنا توجه به همین واقعیت و همین دلیل ساده است که مبارزه راه رهایی از سلطه اقتصادي امپریالیسم

(تضاد خلق با امپریالیسم) با مبارزه پرولتاریاد رزاد رهم شکستن نظم سرمایه داری بعنوان نظام مسلط به هم گره میخورد *

حزب توده ایران این ارتباط دیاکتیکی را نمی بیند و حق هم دارد که نیند، زیرا تصویری که این حزب از وابستگی ارایه میدهد، تصویری سطحی و نادقیق است. برنامه حزب میگوید :

"احیا" مواضع اقتصاد ای امپریالیسم از طریق برقراری بخش اعظم مناسبات بازرگانی خارجی با انحصار فکال فرلمنتی و حفظ بود رایمیزی سرمایه دلی با سرمایه انحصارهای امپریالیستی " (۹) تضاد میان خلق و امپریالیسم را تشدید میکند *

چنانچه پیدا است، حزب توده ایران احیای مواضع اقتصاد ای امپریالیسم را تنها دیازرگانی خارجی و رایمیزی سرمایه دلی با سرمایه های امپریالیستی میدانند و نه د رپیوند با "نظم سرمایه داری" د ایران. اگر چنانچه احیای مواضع اقتصاد ای امپریالیسم و د نتیجه وابستگی را تنها د عوامل پیش گفته خلاصه کنیم، آنگاه خلیسی طبیعی خواهد بود که گفته شود یک د ولت د مکرراتیک میتواند با د ولتی کردن تجارت خارجی و امتناع از رایمیزی سرمایه دلی با سرمایه انحصاری از "احیای" مواضع امپریالیسم و وابستگی جلوگیری کند *

مبارزه "زحمتکشان علیه کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان" هم د استان مشابهی دارد. این مبارزه نیز د ر جامعه ایران سرمایه داری، نمیتواند جد از مبارزه طبقه کارگری طبقه سرمایه دار طرح و حل شود. معلوم نیست که تئوریسینهای حزب توده چگونه میخواهند تضاد کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان را با کارگران و زحمتکشان د ر چهارچوب سرمایه داری حل کنند و آیا چنین "حل کردنی" اصولا در این چهارچوبه ممکن هست و یا تنها به درد "حل کردن" طبقه کارگر د ر روزی میخورد !

"رشد اقتصادی" به کدام سو؟

حزب توده ایران، انقلاب د مکرراتیک د ایران را نه یک د و ره انتقالی، بلکه انقلابی با مضمون اقتصاد یو اجتماعی ویژه و نسبتا پایدار می شناسد. آنچه از برنامه های حزب برمی آید این است که رهبری حزب توده ایران به نظامی به نام نظام "بزرگ مالکان و کلان سرمایه داران" و همچنین "نظام وابسته" معتقد است. تمام تلاش برنامه حزب د ر انقلاب د مکرراتیک نیز متوجه نابودی این "نظام" یا نظام مهاست. آنچه که به نام "اجتماعی - اقتصاد ای جایگزین مربوط میشود، اجرای برنامه حزب به برقراری سرمایه داری د مکرراتیک با رشد "موزون و مداوم" خواهد انجامید. میگوید نه ؟! بیایید با همد یک رشته از اصلاحات پیشنهادی حزب توده ایران د ر بخش اقتصاد ای که د رمبحث "رشد اقتصادی" برنامه جدید حزب کنجانده شده است، مراجعه کنیم. برخی از مهمترین این اصلاحات به شرح زیر است :

بند (۱) "نظام اقتصاد ای" بر پایه "سه بخش دلی، تعاونی و خصوصی، بر پایه تقویت بد و ن وقفه بخشهای دلی و تعاونی... کنترل و هدایت بخش خصوصی از سوی د ولت استوار خواهد بود."

بند (۲) "تجدید نظر (؟) د مالکیت و سایل تولید"، "ایجاد تحول بنیادی (؟) د ر تقسیم محصولات ملی" "بالا بردن میزان سود آوری و شمر بخشی اقتصاد، افزایش انباشت داخلی، تأمین رشد موزون و مداوم اقتصاد ای و بالا بردن سطح زندگی توده های زحمتکش"

بند (۴) "هدف از رشد اقتصادی ایران عبارتست از دگرگون سازی بنیادی با ساختار اقتصاد ملی یعنی د ر هم شکستن ترکیب اقتصاد وابسته مانده و وابسته کنونی و پایه گذاری اقتصاد ای با ساختار موزون و پیشرفته (؟)" متکی به استفاده محقول از منابع طبیعی داخلی، "توجه به الویتهای صنعتی برای تأمین استقلال اقتصاد ای..." (تاکید از من است)

د ر باره این برنامه "رشد اقتصادی" بسیار میتوان گفت که د ر حوصله این نوشته نمی نیند. د رایسن جاسعی می شود به چند نکته اساسی اشاره شود *

آنجا که د ر برنامه از "پایه گذاری اقتصاد ای با ساختار موزون..." سخن می رود، اگر چه روش نمی شود که این "اقتصاد با ساختار موزون" چه نوع نظامی را د نظر دارد، اما بوی پیوسته که حزب پایه گذاری یک نظام اقتصادی را د نظر دارد نه برای یک د و ره طولانی د ر جامعه ما باقی خواهد ماند و این همسان

دوران طولانی و چند مرحله ای است که از نظر حزب مابین انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در جامعه ما وجود دارد و قبلاً از آن سخن رفت.

حزب توده ایران می خواهد یک نظام اقتصادی پایه گذاری کند و برای انجام این کار فراموش نمی کند که اهمیت مسایلی نظیر "استفاده معقول از منابع طبیعی" راهم خاطر نشان کند، اما در مورد اینکه این نظام کدام مناسبات تولیدی را در هم می شکند و کدام مناسبات را به جای آن می نشاند سخن نمی گوید. آری در این برنامه از همه چیز سخن رفته برای آنکه نکته اساسی ناکفته بماند و آن عبارت است از رابطه "دگرگون سازی بنیادی ساختار اقتصاد ملی" یا همان کردن جامعه را چارچوب مناسبات سرمایه داری و تأمین شرایط گذاری و وقفه انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی.

رهبری حزب با معیار دیگری به مسأله پاسخ می گوید: مناسبات "واپس مانده" باید در هم شکسته شود و مناسبات "پیشرفته" جایگزین آن گردد. این چکیده تمام هدف "رشد اقتصادی" برنامه است که به عالیترین نحوی در بند ۴ فرموله شده است. از نظر حزب نه نوع مناسبات و چگونگی مالکیت، بلکه "ساختار موزون و پیشرفته" چاره درد و وابستگی است! دقت کنید: حزب توده ایران عامل اساسی وابستگی کشور را عقب ماندگی و رشد ناموزون می داند و به همین دلیل هم تمام توجه خود را به رفع این بلیه متمرکز کرده است و اینهم امکان پذیر نیست مگر با صنعتی کردن جامعه. (مهم نیست این صنعتی کردن در چارچوب کدام مناسبات تولیدی صورت گیرد.)

باید از رهبران حزب توده ایران پرسید: آیا این برنامه لایه های پایین تر بورژوازی صنعتی ایران نیست. مگر این بورژوازی چه می خواهد؟ توجه به اولویت های صنعتی "بالاترین میزان سود آوری و تمرکز بخشی اقتصاد" "افزایش انباشت داخلی" "تأمین رشد موزون و مداوم اقتصادی" "استفاده معقول از منابع طبیعی" و... این بورژوازی (و حتی بخشهای انزوی بورژوازی که در حاکمیت حضور دارند) با کدام مناسبات از این برنامه مخالف است؟ آیا این را از اصرار حزب بر شرکت دادن غیر مستقیم بورژوازی در "جبهه متحد خلق" نیست؟ اکنون میتوان به مسأله ایجاد بخش دولتی در برنامه اشاره کرد. متوسط حزب رفتودر اینجا است که باید به یکداز اساسی ترین مسائل پرداخت کند. واقعاً ماهیت هر تحول اقتصادی نیز در نهایت در گزین آن است و آنهم مسأله ماهیت قدرت سیاسی است.

حزب توده ایران "دولت انقلابی و دموکراتیک" را حداقل تا طی "مراحل" یک دولت غیر پرولتری، دولت که در آن - اگر خوش شانس بیایم - جریانات وابسته به حرد بورژوازی نقش تعیین کننده دارند، می داند. هیچ دولت غیر پرولتری (دولتی که در آن پرولتاریا نقش رهبری را نداشته باشد) نمی تواند دولت کردن صنایع و بانکها را در خدمت گذاری و وقفه بسوی سوسیالیسم قرار دهد. از حیث دولتی رچنین شرایطی نهایتاً سرمایه داری جدید شکل خواهد گرفت. هر چند مناسبات سرمایه داری در یک کشور پیشرفته تری باشد، این پروسه باشد و شتاب بیشتری انجام خواهد گرفت. جامعه ما از آن زمره جوامعی است که بدلیل سطح رشد سرمایه داری و شدت وابستگی، به حد دولتی شهداد صورت رهبری پرولتاریا می تواند به سکوی برای درهم شکستن چارچوب سرمایه داری و تأمین شرایط گذاری و وقفه انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی بدل شود. در غیر این صورت بخرد دولتی کماکان به صورت سرمایه داری باقی می ماند و وجود وسیله ای خواهد شد برای رشد هر چه بیشتر بورژوازی. با توجه به ماهیت قدرت سیاسی و مضمون تحولات اقتصادی در برنامه حزب توده ایران، برنامه "رشد اقتصادی" نهایتاً به صورت تلاش برای رفع عقب ماندگی و دستیابی به اقتصاد پیشرفته از طریق صنعتی کردن کشور در چارچوب مناسبات سرمایه داری و بدون دست زدن به اساس نظم سرمایه داری در کشور در خواهد آمد.

حلاصه کنیم: حزب توده ایران، حزبی است که بجای انقلاب اجتماعی، رفاه اجتماعی را تبلیغ می کند و برنامه ارائه شده از سوی این حزب چیزی جز رفاه اجتماعی در چارچوب مناسبات سرمایه داری نیست. بنا به دلایل فوق، بنیاد اول قطعنامه وحدت که از یسوتامین جنبش کمونیستی و کارگری ایران را منوط به وحدت با این حزب کرده و از سوی دیگر سازمان را ملزم کرده است که در راه "حفظ، تحکیم و گسترش وحدت"

فکری و سیاسی است یا حزب توده ایران و ارتقاآن به "سطح وحدتی همه جانبه" بکوشد، اساسانادرست و معنای آن جز دعوت برای افتادن به منجالب رفرمیسم چیردیگری نیست.

* * *

لازم است علاوه بر موارد فوق به دو نکته دیگر نیز در مورد بند اول قطعنامه اشاره نمود و آن اینکه اولاً حتی وجود وحدت فکری و سیاسی بین این یا آن نیرو بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و حول برنامه و اساسنامه واحد معیارهای کافی برای طرح امر وحدت در متخصی نیستند. در این رابطه علاوه بر چگونگی انطباق این اصول در پراتیک، بایستی نقش آن نیرو در جنبش، سابقه آن در میان توده های مردم و همچنین سودمندی امر وحدت برای منافع آنی و اتی جنبش کمونیستی را نیز در نظر گرفت. روشن است که هیچکدام از این معیارها در قطعنامه در نظر گرفته نشده است. ثانیاً این بند از قطعنامه در حدت همان سکتاریسمی است که مدتهاست سازمان و حزب توده ایران در عرصه وحدت و اتحاد عمل با سایر نیروها و جنبش کمونیستی دچار آن بوده و هستند. حاصل این بند از قطعنامه نقض وحدت زیر شعارهای وحدت طلبانه است.

واما در مورد بند آخر قطعنامه که اختصاص به مبارزه ایدئولوژیک دارد: بر کسی پوشیده نیست که ویژگی فعلی جنبش کمونیستی میهن ما، تفرقه، اختلاف نظر شدید در مورد اساسی ترین مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک انقلاب است. دستیابی به برنامه و استراتژی واحد انقلابی برای ارتقا نقش کمونیستها در میان جنبش خلق و طبقه کارگر دارای اهمیت حیاتی است. این مهم از مایه طلبیده با احساس مسئولیت کامل مبارزه ایدئولوژیک سازنده و اصولی را علیه اپورتونیسم راست و علیه هرگونه انحراف "چپ" سازمان داده و ایجادیت و پیگیری در دنبال کنیم. مبارزه ایدئولوژیک وجهی از مبارزه طبقاتی است، که به هیچ وجه تعطیل بردار نیست.

قطعنامه وحدت نیز هر چند می پذیرد که "مبارزه ایدئولوژیک علیه هرگونه انحراف از مارکسیسم - لنینیسم: و انترناسیونالیسم پرولتری، علیه هرگونه انحراف "چپ" و راست در جنبش کمونیستی ... " حائز اهمیت اساسی است"، با وجود این روشن نمی کند که کدام شکل از مبارزه ایدئولوژیک مؤثرترین شکل مبارزه ایدئولوژیک می باشد، (منظور مبارزه ایدئولوژیک برون سازمانی است) و فقط به قید عبارت کلی "دراست اشکال و شیوه های متنوع مبارزه ایدئولوژیک" اکتفا میشود. بنظر میرسد که این کلی گویی ناشی از این است که به مبارزه ایدئولوژیک بمثابه وجهی از مبارزه طبقاتی نگاه نمی شود. زیرا اگر مبارزه ایدئولوژیک بمثابه وجهی از مبارزه طبقاتی درک شود، تعیین مؤثرترین شکل مبارزه ایدئولوژیک کار دشواری نیست. اگر قبول داریم که انحراف به راست و "چپ" از موانع مهم نزدیکی همه پیروان سوسیالیسم علمی است و اگر قبول داریم که حاملین این نظرات انحرافی در سطح جامعه و در جنبش حضور دارند، باید این را نیز به یاد بگیریم که این ایده های انحرافی ذهن توده ها و بخصوص کارگران را مخشوش کرده و در میان پیشروان آنها برای خود جابجا ز کرده و طرفدارانی پیدا می کند. به همین علت نیز باید به پذیریم که مؤثرترین شکل مبارزه ایدئولوژیک با سایر جریانها، شکل علمی آن در سطح جنبش می باشد. چیزی که قطعنامه از گفتن آن ابا کرده است.

با توجه تمامی آنچه که گفته شد پیشنهاد می شود اصلاحات زیر در قطعنامه بعمل آید:

در قسمت اول قطعنامه بعد از کلمه اساسنامه واحد، این جمله اضافه شود: "و چگونگی انطباق آنها در عمل" در همین قسمت کلمه "مبتنی است بر" حذف شود و بجای آن این جمله قید شود: "یکی از وظایف مقدم سازمان است"

بند مربوط به وحدت با حزب توده ایران لاجذ شده و بجای آن این بند نوشته شود: مبارزه در راه حفظ تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی درونی سازمان، به منظور فشرده تر کردن هر چه بیشتر صفوف آن.

بند ویژه ای در مورد اتحاد عمل با حزب توده ایران ضرورتی ندارد و پیشنهاد حذف آن را دادیم.

— بند آخره این شکل اصلاح شود: " کاربست مبارزه ایدئولوژیک علیی علیه هرگونه " وسعد ادامه
مطلب تا آخر.

یوسف — ۵ فروردین ۱۳۶۶

شماره (۹)

زیرنویسها

- (۱) ارزیابی خطمشی حزب توده ایران در سالهای ۶۱ — ۱۳۵۷
- (۲) مقاله "مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب" کار ۲۲
- (۳) و ۱۰ ای. لنین — "د تاکتیک سوسیال د موکراسی" ص ۱۵۶
- (۴) "پیرامون برنامه نوین حزب توده ایران (۱)" نامه مردم شماره ۱۰۹ (تاکید از من)
- (۵) "بحران اقتصادی — اجتماع رژیم از دیدگاه کنفرانس ملی حزب توده ایران" — نامه مردم شماره ۱۱۳
- (۶) "درباره برخی مسائل د موکراسی ملی، د موکراسی انقلابی و د موکراسی خلقی" نامه مردم شماره ۸۵
- (۷) "برنامه حزب توده ایران" مصوب "کنفرانس ملی"
- (۸) مراجعه شود به مقالات "پیرامون برنامه نوین حزب توده ایران" نامه مردم شماره های ۱۰۹ و ۱۱۰
- (۹) برنامه حزب توده ایران مصوب "کنفرانس ملی"

اپورتونیسیم یا انحراف پرست ؟

در اسناد پلنیم فروردین ۱۵ در ارزیابی از سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۰-۶۱، سیاست سازمان انحراف به راست از سیاست مستقل عصبه کارگر ارزیابی شد. برخی رفا معتقدند در طی این سالها اپورتونیسیم در سازمان غلبه یافته بود و می ترسیدند مظاهر آن را در تمامی زندگی سازمانی پی گیری و نقد نمایند و برخی نیز انحراف پرست از سیاست مستقل طبقه کارگر و اپورتونیسیم را محاسن هم می گیرند. بنظر من این دو عبارت یعنی انحراف پرست از سیاست مستقل طبقه کارگر و غلبه اپورتونیسیم بر یک جریان به همین عنوان با یکدیگر مساوی نیست و دو ویژگی کاملا متفاوت را بیان می کند. از آنجا که این درک نادرست تنها به خط مشی گذشته ختم نشده و نتایج معین آید ثلوثی در وضعیت امروز و فردای سازمان خواهد داشت، ضرورت بررسی جدی تر مسئله وجود دارد.

* * *

"اپورتونیسیم وفق دادن سیاست و آید ثلوثی طبقه کارگر در جهت منافع و نیازهای سایر اقشار غیرپرولتری (بورژوازی و خرده بورژوازی) است. اپورتونیسیم غالبا با ریزینویسیم و یادگاتیسیم ارتباط دارد و "پ" اپورتونیسیم "چپ" و "راست" تعسیم می گردد." (فرهنگ کمونیسم علمی مستند ۸۳) و باید اضافه کرد که تمام اشکال گوناگون اپورتونیسیم در این دو تعسیم بندی می گنجد (ریزینویسیم، رفرمیسم، تردیونیسیم، اونیویسیم) با مقوله اپورتونیسیم راست و (ماژونیسیم، دکاتیسیم، ستاریسم ۰۰) با مقوله اپورتونیسیم "چپ" قابل تبیین هستند.

"اپورتونیسیم راست درین ملام عبارت از نفعی شیوه های انقلابی مبارزه، سازشکاری با بورژوازی و در تحلیل نهایی امتناع واقعی از مبارزه در راه سوسیالیسم است. آید ثلوثی و سیاست اپورتونیسیم راست با زتاب دهنده منافع آن محافل از خرد مبروزی و (در عین حال بخش های پیروا شده طبقه کارگر) است که می توانند به نحوی از انحاء در سرمایه داری وجود داشته باشند و به همین دلیل با نابودی راجیکال و انقلابی مناسبات اجتماعی سرمایه داری مخالفت می کند و از رفرمیسم پشتیبانی می نماید." (فرهنگ کمونیسم علمی)

"چپ ها" بنظر لنین بایی فراری "خرده بورژوازی" حمایت می شوند نه قانیا در جریان فکسیر پایمال شده اند، در رنج و عذاب به سر می برند و آماده برای هرناری هستند تا از وحشت این زندگی بچ رهایی یابند. اپورتونیسیم "چپ" تئوری انقلابی را نفعی می کند و به آثارشیم و دکاتیسیم باج می دهد. اپورتونیسیم راست و "چپ" مانع رشد پروسه انقلابی شده و بنشینر نارگری راه مسیر نادرست هدایت می کنند. اولی در سمت سازشکاری و دومی برای مابراجوئی و آوانشیریم.

اپورتونیسیم در تمام اشکال خود ازم راست و "چپ" به معنی آید ثلوثی به هم پیوسته و مساوی است که در تمام عرصه های معنی فلسفه اقتصاد، سیاست و برنامه راه خود را از مارشیم - لنینیسم جدا می سازد. اپورتونیسیم به معنی جهان بینی واحدی است که به تمام مسائل جهان پاسخ خاخر خود را می دهد و این پاسخ ها کاملا مغایر مارشیم - لنینیسم است. لنین تأکید می کند که اپورتونیسیم در راست و "چپ" آن یک عذق فرا دنبال می کند و غرور و بیانگر آید ثلوثی، بیعت و افشار غیرپرولتر است.

برخی تصور می کنند که اپورتونیسیم به معنی انحراف در سیاست است و ریزینویسیم به معنی تجدید نظر در اصول درحالیکه اپورتونیسیم یک آید ثلوثی به هم پیوسته و همه جانبه است. در تحلیل تر جریان اپورتونیسیتی باید مبانی آید ثلوثی و تمام بنیادهای اصولی آنرا نشان داد.

لنین می نویسد: "اپورتونیسیم را در آغاز به منابه یک روحیه و تریایر سپر به منابه یک جریان و سرانجام به منابه یک گروه یا قشری از دارگران بورکرات و عماران خرده بورژوازی اشرنخده می نرود." (مجموعه آثار چند ۲۷ ص ۱۱۸) هرنوع اپورتونیسیم چه در سنن قدیم و چه در شکل نو دیر یارود پیسه تجدید نظر در مارشیم - لنینیسم و نفعی آن می انجامد. تجزیه نشان می دهد آید و تریایریش

راسد و " پپ " به عم پیوسته اند و از یک ریشه تغذیه می شود .

نگاهی گذرا به شکل گیری جریانهای مختلف اپورتونیستی

در نیمه قرن ۱۹ مارس و انگلس با هگلنیست های جوان راد پالال تعغیه حساب می کنند و بعد مبارزه علیه پروتونیسم آغاز شد که در سالهای ۵۰ سرانجام گرفت . در سالهای ۶۰ این مبارزه از عرصه تئوری عمومی قدم به عرصه ای می گذارد که به نهضت مستقیم دارگری نزدیک ترمی شود . در سالهای ۹۰ مبارزه عرصه دیگری بخود می گیرد زیرا مارکسیسم شکل گرفته و مبارزه با جریاناب ضد مارکسیستی درون جنبش مارکسیستی آغاز می شود . در این زمان تمایلاتی که در چارچوب آموزشهای مارکسیسم قرار نداشتند ، به جستجوی راههای دیگر برای مبارزه علیه مارکسیسم افتادند . برنشتین که سابقا یکی از مارکسیست های ارتدکس بود با هیاهوی زیاد و جامع ترین بیان به اصلاح آموزش مارس و تجدید نظر در آموزش او به رویونیسم غلطید .

در نخستین سالهای قرن ۲۰ هنگامی که حزب بلشویک زیر رهبری لنین در حال شکل گیری است ، سیاست مارکسیستها در دوران امپریالیسم توسط لنین پایه ریزی می شود . این مبارزه به ترتیب زیر پیش می رود :

۱ - در زمینه سیاست سوسیال دموکراتیک و نقش حزب انقلابیون ، لنین درگیر با اکتونومیستهاست . لنین با تکیه بر دستاوردهای مبارزه سوسیال دموکراتهای آلمان با اکتونومیستها دست و پنجه نرم می کند .

۲ - در زمینه ساختمان حزب پرولتری (که تا امروز هم از اصول احزاب م - ل است) درگیری با منشویدها در دینگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه پیش می رود که سرانجام فورمول لنینی عضویت در حزب پیروز می شود .

۳ - در زمینه تدوین استراتژی کمونیستها در انقلابات پوزروا دموکراتیک در عصر امپریالیسم یعنی پایان یافتن توان انقلابی پوزروای برای سرکردگی در این انقلابات و تدوین فرمول بندی " دیکتاتوری دموکراتیک دارگران و دهقانان " در دینگره سوم ۱۹۰۵ بازم با منشویدها درگیری می شود .

۴ - جدی ترین صحنه درگیری (که اینجا دیگر نه فقط با منشویکها ، بلکه با تمام اپورتونیستهای انترناسیونال دوم است) با آغاز جنگ جهانی اول پیش می رود . لنینیسم درک جامع خود را از امپریالیسم و وظایف کمونیستها در مبارزه با امپریالیستها به معاف تئوریهای اپورتونیستی سران خائن انترناسیونال دوم می پرد .

۵ - سامان پیروزی انقلاب دریک کشور (و نه در کلیه کشورهای سرمایه داری پیشرفته) در دوران امپریالیسم و دفاع از انقلاب اکتبر ، صحنه دیگر درگیری با اپورتونیسم به رهبری نائوتسکی است .

۶ - در زمینه چگونگی ساختمان سوسیالیسم ، ضرورت وجود دیکتاتوری پرولتاریا ، تدوین " نیپ " توان بخشهای مختلف اقتصاد در دوران گذار ، سیاست همزیستی مساومت آمیز و اساسات سیاست خارجی نخستین کشور سوسیالیستی جهان نیز لنین با سایر انحرافات درگیری می شود .

باطی این مراحل ، مارکسیسم وارد مرحله نوینی شده است ، یعنی به مارکسیسم - لنینیسم تبدیل گردیده و ویژگی های تحریف این اندیشه در دوران سازراری زمین و بطور عملی و واقعی مدون گردانید . با تشکیل انترناسیونال سوم (انترناسیونال کمونیستی) این امر ویژگی های تشکیلاتی هم بخود می گیرد یعنی تمامی پیروان واقعی م - ل به انترناسیونال سوم می پیوندند و همین پایه ای می شود پسرای تعلیک احزاب کمونیست و دیگر نیروهای " پپ "

پس از تشکیل انترناسیونال سوم ، دیگر احزاب مخالف نیز برای تشکیل سازمانهای بین المللی خود دست به اقداماتی زدند . سوسیال دموکراتها در همان انترناسیونال دوم باقی مانده و تشکل خود را تا به امروز نیز حفظ کرده اند . در اوایل دهه ۳۰ قرن حاضر تروتسکی و یارانتران جنبش کمونیستی فاملسه

گرفته، انشعاب کردند و به نام "انترناسیونال چهار" اعلام موجودیت نمودند. این جریان نخستین جریان انشعابی از جنبش کمونیستی و جلوه بارزی از اپورتونیسم بود. در سالهای پس از کنفرانس مشاوره احزاب (۱۹۶۰) حزب کمونیست چین مخالفت علنی با اسناد معویه کنفرانس را آغاز کرد و سرانجام انشعاب در جنبش دست زد و تمام ظرف‌داران سراسر جهان به انشعاب از احزاب بزرگ درآیدند، اتحاد شوروی را ابتدا همونیست و سپس سوسیال امپریالیست اعلام کرد. بازمانه‌هایی به اغسالاب علمی - فنی و تغییرات مشخصی که در ساختار اجتماعی آنها در کشورهای اروپایی ایجاد کرده بود و برخی مسائل ذهنی که در این کشورها در میان احزاب کمونیست وجود داشت، در دهه ۷۰ و آغاز دهه ۸۰ آرام آرام پدیده ای بنام "اروکونیسم" یا "کمونیزم اروپائی" در برخی از جدی‌ترین احزاب کشورهای سرمایه داری پیشرفته مثل ژاپن، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا ظهور کرد. این پدیده اکنون در سایر احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی کم و بیش وجود دارد و حتی به انشعاب در این احزاب نیز انجامیده. مسئله لهستان جدی‌ترین نقطه ستیز کمونیسم اروپائی با احزاب برادری بود.

* * *

لنین مسئله را اینطور جمع بندی می‌کند که "اجتناب ناپذیر بودن رویزیونیسم محلول ریشه‌ها می‌باشد. در جامعه معاصر می‌باشد. رویزیونیسم یک پدیده بین‌المللی است. هر سوسیالیستی که سعی می‌مصلح و تفکر باشد معذب نیست. کوچکترین تردیدی در این مورد بخود راه دهد که مناسبات بی‌سند ارتدکس‌ها و برنشتین‌ها در آلمان، کدیست‌ها و زرمیست‌ها در فرانسه، قدراسیون سوسیال دموکراتیک و حزب مستقل کارگردان انگلستان، بروکرواند رولده در بلژیک، رفرمیست‌ها در ایتالیا، بلشویک‌ها و منشویک‌ها در روسیه با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع معنی کلیه این کشورهای وجود دارد، باز همه جا از لحاظ ماهیت خود یسار است." (مارکسیسم و رویزیونیسم - لنین) البته باید توجه داشت که عباراتی نظیر "سیاست اپورتونیستی" "طرح اپورتونیستی" "انحراف اپورتونیستی" و... که در بسیاری از نوشته‌های لنین بکار برده می‌شود به معنی انحراف از سیاست صحیح و مستقل عقبه دارگراست و اساسا با اپورتونیسم، جریان اپورتونیستی، غلبه اپورتونیسم و... متفاوت است.

انکسندر سولوف در تحلیل دلایل پدیدایش و تجدید حیات گرایشات رویزیونیستی می‌نویسد: "اشتباهات استراتژی و تاکتیکی و حساب‌های غلط این یا آن حزب کمونیست در تجدید حیات رویزیونیسم دخالت دارد به همین جهت می‌توان رویزیونیسم را در برخی موارد به مثابه واکنش عناصر ناستوار در قبال کندی تکامل مبارزه طبقاتی، تظاهر ناشکیبایی انقلابی، بهره برداری از مشکلات و اشتباهات و یا بالاخره محصول همه این عوامل در نظر گرفت". این سخن بدان معنی است که اشتباهات کمونیست‌ها می‌توانند مورد استفاده و یا باعث تجدید حیات رویزیونیسم گردد ولی بخود خود اپورتونیسم نیستند. هر حزب کمونیستی که در میان مبارزه طبقاتی قرار دارد و یا مسائل دست و پنجه نرم میکند دچار اشتباهات نیز می‌شود. لنین می‌نویسد: تنها آن احزابی که حرکت انقلابی ندارند از اشتباهات میرا هستند. لنین در ۱۹۲۰ در برخورد با اشتباهات روزالوگزامبورگ نوشت: "کمونیست‌ها نیز اشتباه می‌کنند بعضی عقابها به سطح مرغ خانگی نزول می‌کنند و لیدین مرغ خانگی هیچگاه به بلند پروازی عقابها نمی‌رسند" "روزالوگزامبورگ در مورد مسئله استقلال لهستان اشتباه می‌کرد. او در ارزیابی اثر نسبت به منشویک‌ها در ۱۹۰۳ اشتباه می‌کرد. در مورد تراکم سرمایه‌ها اشتباه می‌کرد. در ۱۹۱۴ هنگامی که دوشادوش پلخانف، لانوتسکی و دیگران وحدت میان منشویک‌ها و منشویک‌ها را تبلیغ می‌کرد، اشتباه می‌کرد. او در آن‌ریکه در سال ۱۹۱۸ در زندان نوشت اشتباه می‌کرد و اما علیرغم این اشتباهات او برای ما به مثابه یک عذاب بود و همچنین هست و نه تنها حصره اثر برای کمونیست‌های سراسر جهان با ارزش است، بلکه بیوگرافی و آثار کامل او می‌تواند درسهای مفیدی در خدمت تعلیم نسل‌های بسیاری از کمونیست‌های جهان باشد."

کمیترین نیز در سالها ی ۲۰ دچار اشتباهات جدی شد . سونیال دموکراتها و تروتسکیستها کمترین را اپورتونیست ارزیابی کردند . در حالیکه جنبش جهانی کمونیستی با این اشتباهات برخورد کرده و آنها را تصحیح نمود (پیروز هفتمین کنفره کمینترن) در تاریخ جنبش کمونیستی جهانی مسایل مشابه این چنینی بسیار بوده است . آزمائیل بالا نتایج زیر را میتوان گرفت :

۱- اپورتونیسم می تواند ابتدا بصورت يك روحیه و گرایش تجلی یافته و بعد در جریان رشد خود به يك سیستم فکری تبدیل شود . اپورتونیسم يك دستگاه فکری همه جانبه است . در تمام عرصه های (فلسفه ، اقتصاد ، برنامه) دارای دیدگاه خاص خود می باشد . اپورتونیسم اساسی ترین اندیشه های ۲۰مورد قبول احزاب کمونیستی جهان مثل دیکتاتوری پرولتاریا ، انترناسیونالیسم پرولتری ، مفهوم دوران ، تضادها در جهان ، نقش طبقه کارگرو ۰۰۰ را بشیوه خاص خود و به گونه ای متفاوت تفسیر می کند .

۲- از آنجائی که جهان معاصر به دلیل رشد سرمایه داری و ارتباطات تنگاتنگ میان جوامع گوناگون يك مجموعه نسبتا پیوسته می باشد ، لذا عموما اپورتونیسم (که از عوامل عینی و طبیعی معینی در کشور مفروض سرمنشأ می گیرد) در همان کشور محدود نمی ماند ، مرزها را می شکند و یاران خود را در سراسر جهان جستجو می کند . این پدیده را در مورد تمامی جریانات اپورتونیستی ، (مائوئیسم ، تروتسکیسم اردوئیسم و ۰۰۰) کم و بیش دیده ایم .

۳- احزاب کمونیست که در مجموعه احزاب برادر متشکل هستند (ادامه دهندگان راه انترناسیونال کمونیستی) ، بر پایه مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونال پرولتری متحد شده اند . این جنبش دارای مرزهای خاص خویش است و هر آن حزب یا جریان فکری که با اساسات پیش گفته آن به تناقض برسد ، از آن جدا می شوند ، در درون خود این جنبش ، اختلاف نظر پیرامون مسائل غیر اصولی می تواند وجود داشته باشد . احزاب متشکل در این مجموعه نیز از آنجائی که در حال زندگی و فعالیت هستند ، دچار اشتباهات مختلف استراتژیکی و تاکتیکی می شوند . اما تا زمانی که این اشتباهات به يك اندیشه منسجم اپورتونیستی فرار نگیرد و با مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری مورد پذیرش این احزاب در تضاد واقع نگردد و نهایتا به انشعاب از آن منجر نگردد ، اپورتونیسم تلقی نمی شود .

بررسی مسائل مشخص سازمان

با توجه به مطالب بالا به بررسی مسائل مشخص سازمان می پردازیم . پنجم فروردین در عین تأکید بر ارتقاء ایدئولوژیک سازمان طی سالهای ۵۹-۶۱ بعنوان بزرگترین دستاورد سازمان « خط مشی و برنامه سازمان راضی این سالها انحراف براساس سیاست مستقل طبقه کارگر رازیابی نمود . از این عبارت مضامین کاملا متفاوت و متضادی برداشت گردیده برخی رفا معتقدند که در سازمان در طی این سالها اپورتونیسم غلبه نموده بود و می گویند مظاهر آن را در عرصه های نظری ، سیاسی ، تشکیلاتی ، اخلاقی معین نموده و با آن به مبارزه برخیزند . اهمیت این بحث تنها به بررسی خط مشی گذشته و قضاوت نسبت به تاریخ سازمان محدود نمی شود . چگونگی قضاوت راجع به ابعاد انحراف و موقعیت سازمان در آن دوره دارای اهمیت ایدئولوژیک بوده و بر موقعیت سازمان هم امروز هم فردا و قضاوت و روابط وی با دیگر جریانهای چپ در عرصه ملی و بین المللی تاثیر مستقیم برجای می نهد و بخصوص از آجا که امروزه درگیر مبارزه نظری در درون سازمان هستیم چگونگی قضاوت راجع به خطاهای دیر روز سازمان و خطاهای هریک از نیروهای درون سازمان امروز بر چگونگی روند مبارزه نظری و اشکال و وسائلی که هر نیرو بنا برگیری آنرا در این مبارزه مجاز می شناسد ، بسیار تعیین کننده است . خطای ماتنها يك قضاوت نادرست تاریخی نیست و به سرنوشت آتی سازمان و جنبش کمونیستی ایران لطافت جدی وارد می آورد .

برای اثبات اپورتونیست بودن سازمان (غلبه اپورتونیسم) در این دوره می بایست قبل از هر چیز

اساسی ترین ایده‌ها و تئوری‌هایی را که پذیرش آنها بین سازمان و جنبش کمونیستی اصلیل فاصله پدید آورده معین نمود و سپس در عرصه های گوناگون مظاهر آن را پیگیری کرد. مسلماً با این تفرقه سازمان ما و حزب توده نمی توانند تنها نمایندگان يك جریان یا تفکر اپورتونیستی در جهان باشند و قطعاً جریانهای مشابه ما را می توان در سطح جهان یافت و باید مشخص کرد این نیروها کدامند و کدام جریان اپورتونیستی را در جهان تشکیل می دهند *

پسوم سازمان خط مشی ما را در رساله های ۶۰-۱۱۰ پذیرستی خلاف روند عینی رویدادها ارزیابی میکند. مادری این دوره نیروهای را تعویق کردیم که علیه انقلاب گام برمی داشتند و با این عمل بخشی از نیروهای ترمیخواه را در برابر خود قرار دادیم. خطای ما باید در همه ابعاد مورد بررسی قرار گیرد و ریشه های نظری و عملی آن روشن گردد. این خطا بخشی ناشی از تحلیل نادرست نیروهای حاکم، خاستگاه طبقاتی و سمبلیکی آنها و بخشی ناشی از خطا و برخورد نادرست با برخی مسائل نظری بود.

مسلماً اشتباه در تحلیل نیروهای

حاکم هر چند می تواند و توانست منجر به اتخاذ سیاستی انحرافی و خلاف روند عینی رویدادها گردد ولی به هیچ وجه به معنی غلبه اپورتونیسم بعنوان يك انحراف سیستماتیک ایدئولوژیک نیست. تاریخ جنبش کمونیستی بارها شاهد اشتباهاتی از این دست بوده که برخی از آنها همچون انحراف ما در جریان انقلاب به فاجعه و اتخاذ خص مشی ناملا انحرافی منجر گردیده است.

همه نیروهایی که تلاش کردند اثبات کنند سازمان اپورتونیست بوده است بر پذیرش تئوری سمبلیکی سوسیالیستی تکیه کرده و تأکید نموده اند که پذیرش این تئوری انحرافی منشا همه دیگر خطاهای سازمان بوده است. البته هستند کسانی که پذیرش این تئوری سوسیالیسم و تحولات ایدئولوژیک سالهای ۶۰-۱۱۰ را بمعنی پذیرش وابستگی و اجرای سیاست خارجی شوروی تعبیر کرده و روشن و صریح بدون نیاز به بحث نظری در رابطه با تئوریهای پذیرفته شده توسط سازمان، این تحول و کل احزاب کمونیست رانگی می کنند. این نیروها عیب مانده تر و سمبلیکی طبقاتی آنها روشن تر از آن است که ضرورت بحث جدی در مورد نظرات آنها در اینجا و در این بولتن وجود داشته باشد. با این نیروها باید در نشریات سازمان مبارزه ای جدی پیش برده شود. من در اینجا به بررسی نظراتی پرداخته ام که مستقیماً موضعی علیه سوسیالیسم و احزاب کمونیست اتخاذ نمی کنند. (خطاهایی از قبیل رابطه نادرست ما بین رفرمهای اجتماعی و تحولات درونی حیات جامعه و چگونگی تقویت نقش طبقه دارگر در آن و یا خطا در رابطه ما بین مبارزه ضد امپریالیستی و رفرم های اجتماعی با دموکراسی سیاسی و ارزش هر کدام از آنها. نه در تئوری و عمل موجود داشته، در چارچوب چگونگی برخورد با همین تئوری و پایه عاریت وسیع تر در چگونگی ارتقاء انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی قابل بررسی است. ما معتقد بودیم که می توان از طریق شوفا کردن ج ۱۰. و یاد رواق از عریق مبارزه علیه کلان سرمایه داران و بزرگ مالکسان و نمایندگان آنان در حکومت (جناح راست هیات جامعه) و بطرد لیبرالها و نمایندگان بورژوازی متوسط از حکومت، ج ۱۰ را در مسیر سمبلیکی سوسیالیستی قرار داد. نیروهایی که ما را در گذشته و بخشی در حال) اپورتونیست میدانند با این حکم که این تئوری تجدید نظر در اصول کلی لنیسم بوده و تعش طبقه دارگر در انقلاب دموکراتیک و حتی سوسیالیستی رانگی می کند، حکم خود را مدلل می ساختند. این استدلال، استدلالی بی پایه است. این تئوری که پذیرش آن در سند گردهمایی احزاب کمونیست در سال ۱۹۶۹ و اسناد برنامه ای احزاب کمونیست در دهه ۷۰ منعقد شده، تلاشی بود برای بنابر لیسری اصول م. ل. در شرایط مشخص امروز و بهره گیری از امکانات جدیدی که قدرت کشورهای سوسیالیستی

* یک جریان اپورتونیستی میتواند در یک کشور پدید آمده و شکل گیرد ولی قطعاً نیروهایی با تفکر مشابه در کشورهای دیگر ساخت اقتصاد یا اجتماعی مشابهی دارند یا یافت خواهند شد و سازمان خواهند یافت. اپورتونیسم میتواند در یک کشور شکل گیرد ولی نمیتواند در چنین محدوده های جغرافیایی پماند.

دید
 زمان ما
 ها
 جریان
 رزایی میکند
 ی از -
 سرد و
 خاکس،
 :
 ناگرد
 تاریخ
 مارد
 سنگیری
 لسانی
 سالهای
 ح پیدون
 کمونیت
 رورت بحث
 ز نشریات
 تیمنا
 مت
 یا خطبا
 ام آرا آنها
 سیخ سر
 م می -
 کسان
 یاری متوسط
 و بخشی
 و نفش
 فند ۱۰ این
 بیست در
 تاریکی
 بیالیستی
 و رهایی که
 اند دریک

در ارتقا انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی پدید آورده • مباحثی که در دهه ۷۰ و
 رابطه با چگونگی این تحول در درون احزاب کمونیست جریان یافت و بررسی تجربیات این دهه
 از دهنشراشها و اغراق در نقش نیروهای غیرپارتی را رفع نمود و انحرافات را تصحیح کرد و احزاب
 را در مبارکگیری صحیح امانات متنوع جهان کنونی توانا تر ساخته است • خطاهایی که در این
 و چگونگی برداشت از آن وجود داشت ، به هیچ وجه این تئوری را به تئوری ضد لنینی و احزابی
 پذیرفته بودند به احزاب اپورتونیستی بدل ساخت • البته اخیرا تفکر سازمان از زاویه غلبه دگما
 نیز مورد بحث قرار گرفته است که تفاوتی در اصل مطلب بوجود نمی آورد • تئوریهای پذیرفته
 توسط سازمان د فیکاد و مابیل دگماتیسم و در تلاش برای مبارکگیری امانات متنوع جهان کنونی به
 من نیز معتقدم انحرافات سازمان از زاویه برخورد خشک و مطلق گرایانه باید مورد بررسی قرار
 ده پس از انتشار ریشه های خطا توسط سازمان می توان در بولتن های بعدی به آن پرداخت
 ولی تفاوت بنیانی وجود دارد مابین انحرافات در این جهت با دگماتیسم و یا ریزیونیسیم • ا
 مطلق گرای و برخورد خشک و منجمد با مسائل پراغمیتی چون رابطه رفرمهای اجتماعی و دمو
 سیاسی و یا رابطه رفرمهای اجتماعی با تحولات قدرت حاکمه ، تفاوت بنیانی با انحرافات بولون
 سیستماتیک (چه دگماتیستی و چه ریزیونستی) دارد •
 ولی آنچه پراغمیت این بحث می افزاید آنست که انحرافات نظری فوق الذکر محدود به سازه
 توده ایران نیست • همه احزاب کمونیست جهان تئوری سمگیری سوسیالیستی را در دهه ۷۰
 انحرافات فوق الذکر انحرافاتی است که با درجات مختلف در همه احزاب مشابه یافت میشود و
 آنها تیکه واژه اپورتونیسم را برای سازمان بکار می گیرند به این سوال که در سطح جهانی کدام
 این تفکر اپورتونیستی را نمایندگی می کنند ، روشن است از نظر آنها طبیعتا جریان که در
 جهانی این تفکر اپورتونیستی را نمایندگی می کند احزاب کمونیست و یا با اصلاح آنها احزاب
 هستند • پافشاری بر اپورتونیستی دانستن تفکر سازمان در این دوره هر پاسخی جز این را
 می سازد •
 نظرات کشتگر و راه کارگر در این زمینه دارای وحدت درونی است • اپورتونیست نامیدن
 یکی از عاصری است که جایگاه آنها را در دل جنبش جهانی کمونیستی نمایندگی می کند • راه کار
 ایاتی ندارند که مرز خود را با جنبش جهانی هر چه روشن تر تصویر نمایند • آنها ایاتی ندارند
 بولتن اطلاعاتی خود نشریات مارکسیست های مستقل و نئوتروتسکیست هارا بعنوان نشریات
 مارکسیستی و این تئوریسین هارا بعنوان کمونیستهای برجسته معرفی کنند • از نظر آنها هر چه
 کمونیستها نه در درون احزاب کمونیست بلکه در درون نیروهای دیگری یافت می شوند که راه کار
 را از ماسها آنها می داند • کشتگریها نیز در ماههای اخیر هر چه بیشتر جایگاه خود را معین
 آنها به ما می گویند خانه از پای بست ویران است و پای بست خانه ما را پذیرش تئوریهای
 نه مادر سالهای ۶۱-۵۹ پذیرفتیم • آنها می گویند نشان دهند که با ما مرزهای روشن
 دارند و این مرزها به تئوریهای مربوط می شود به مادر سالهای ۶۱-۵۹ پذیرفتیم و ما را از
 ایدئولوژیک به جزئی از خانواده بزرگ کمونیستهای جهان بدل نموده است • مادر دست پر خ
 کشتگریها و راه کارگریها بر همان پای بست پای می فشریم و می کوشیم در چارچوب و بعنوان
 از احزاب کمونیست با انحرافات نوناگون در درون و بیرون این خانواده و در درون سازمان
 کنیم • ما می گوئیم خود را بعنوان یکی از اجزا این دل ارتقا دهم و بر مجموعه دل نیز در
 تاثیر بنحیم و آنها رسما خود را از این دل جدا کرده و این دل را صریح یاد برده ریزیونیسیم
 بییهیست و رفرمیست و ... می نامند • در درون سازمان نیز همه آنها بکه معتقدند برتقا
 اپورتونیسم غائب بوده ، در صورت پافشاری بر این ایده هیچ چاره ای نخواهند داشت جز آن
 احزاب کمونیست (یاستنی) را بهمین دلیلی که تفکر سازمان را اپورتونیستی می دانند ،

بنامند .

اپورتونیست نامید ن سازمان هیچ چاره ای جز نفی بنیادهای ایدئولوژیک سازمان ندارد . نمی توان تفکر سازمان را اپورتونیستی نامید و تحولات ایدئولوژیک سالهای ۶۱-۵۹ را دستاورد بزرگ دانست . همه رفائی که دچار این تناقضند مجبورند یکی از این دو را نفی کنند . اگر تفکر سازمان اپورتونیستی بود پس تحولات ایدئولوژیک ۶۱-۵۹ نه دستاورد بزرگ بلکه نزول به غراب رویزیونیسم (واخیمرا دکماتیسم) بوده است . برخی تصور می کنند که اگر جریانی از نظر ایدئولوژیک ارتقایافت نباید دچار خطای انحراف در سیاست و برنامه گردد و اگر دچار شد اپورتونیست ، رویزیونیست (دکماتیست) ، رفرمیست است . واقعیات زندگی این نوع ساده نگری را نفی می کند .

تاریخ جنبش جهانی کمونیستی با اشتباهات و انحرافات نظری گوناگونی مواجه بوده است . کمترین در دهه های ۲۰ و ۳۰ دچار خطاهای جدی در رابطه با نقش نیروهای غیرپرولتاری در انقلاب دموکرات گردید که از جهات بحث ما مشابه است . این انحرافات منجر به ضرباتی جدی به انقلاب دربارہ ای از کشورها گردید . در همین زمان تروتسکیست ها و انترناسیونالیست های ۲ (سوسیال دموکرات ها) می کوشیدند از اشتباهات و انحرافات کمترین نفی این جریان را نتیجه گیری نمایند . اشتباهات دهه های ۲۰ و ۳۰ احزاب کمونیست کم دامنه تر از اشتباهات دهه ۷۰ آنها نیست . آنها تکیه از ایسین اشتباهات اپورتونیست بودن کمترین را نتیجه می گرفتند ، در عمل چاره ای جز این نیافتند که جایگاه خود را در میان تروتسکیست ها و یا سوسیال دموکراتها بیابند . از بر اهمیت بودن انحرافات سیاسی ضرباتی که یک انحراف به جنبش وارد می آورد نمی توان نفی ایدئولوژی و کلیت یک جریان را نتیجه گرفت . برای نفی تفکر و ایدئولوژی یک جریان می بایست دل سیستم ایدئولوژیک آنرا مورد نقد قرار داد و سیستم و جریا ناصیل را در برابر آن مراد داد .

پلنوم سازمان پدرستی بر دستاورد های ایدئولوژیک سازمان در این سالها تکیه نمود و در عین حال انحراف سازمان از سیاست مستقل طبقه کارگر را مورد تاکید قرار داد . سازمان جایگاه و سمتگیری خود را در درون جنبش جهانی کمونیستی مشخص کرده و دستیابی به این دیدگاه را دستاورد بزرگ سازمان در این سالها دانسته و در عین حال در بر تو این ارتقا و دستیابی به این پایست میکوشد انحرافات خود را تصحیح کرده و ریشه های نظری و عملی آنرا مشخص کرده مورد نقد قرار دهد . نفی این نحوه برخورد - دست شدن این پایست و در ادامه آن تلاش برای یافتن یک سیستم ایدئولوژیک دیگری جدا از آنکه ما پذیرفته ایم و آن اعتقاد داریم ، هویت سازمان را بعنوان یک سازمان کمونیستی مورد تهدید قرار خواهد داد .

در درون سازمان و در جریان مباحث ایدئولوژیک که در پیش داریم ، درک صحیح از ابعاد انحراف باید یگر و چگونگی مبارزه با آن دارای اهمیت تعیین کننده در سر نوشت آنی سازمان است . نفی تفکراتی که هر یک از ما با آن مخالفیم و اپورتونیستی نامیدن آن ها در صورتیکه آگاهانه صورت گیرد اشکال مناسب مبارزه درون سازمانی را نیز بهمراه خواهد آورد . مبارزه با یک جریان نظری اپورتونیستی در درون سازمان و مبارزه با انحرافات سیاسی و نظری (که هنوز به یک سیستم تفکر اپورتونیستی بدل نشده اند) اسلوبهای کاملاً متفاوتی را می طلبد . اعتقاد به وجود یک جریان فکری اپورتونیستی در درون سازمان و ضرورت طرد آن صرف نظر از احساس مسئولیت این یا آن فرد (که خود دارای اهمیت است) روشهایی را در مبارزه درون سازمانی بهمراه خواهد آورد که در صورت خطا در این ارزیابی میتواند منجر به فاجعه گردد که همه ما اهمیت علی این خطا را درک و حس می کنیم .

ما در مبارزه برای غلبه بر انحرافات موفق خواهیم بود زیرا که بردستاوردهای ایدئولوژیک سازمان از سالهای ۵۹ بدینسو تنگه خواهیم کرد و خواهیم کوشید آنها را تعمیق بخشیم و در این راه میبایست سازمانها و جریانهائی که از انحرافات و خطاهای مافی سیستم ایدئولوژیک ما را نتیجه میگیرند و شیبند را بر سر ستون میبردند ، مبارزه نموده و فعالی را پیش ببریم .